

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان : یک تنه یک لشکر

موضوع : ثمره ترس و شجاعت در نهضت حسینی

مناسبت : محرم (شب اول)

مخاطب : عام

انگیزه سازی :

وقتی عبیدالله ابن زیاد با دوازده نفر وارد کوفه شد، برای سرکوب قیام مردم، اولین کاری که انجام داد شایعه حرکت ارتش چند صد هزار نفری شام به سمت کوفه را توسط عوامل خود در سطح شهر منتشر نمود. عبیدالله با در پیش گرفتن سیاست ایجاد رعب و وحشت، فضای سنگین و خفقان زده‌ای بر کوفه حاکم کرد. انتشار خبر سرکوبی افرادی که به مسلم (ع) کمک کنند، موجی از نگرانی را بین مردم به راه انداخت. در تاریخ نقل شده است او مخالفان خود را با اره به دو نیم می‌کرد. او همانند معاویه سیاست خراب کردن خانه و کشتن زن و بچه را پیش گرفته بود؛ فشار سیاسی و ایجاد

ترس عبید الله به مردم، اسباب شکست فرستاده امام حسین (ع) را فراهم آورد.

او حتی عمر سعد را که از موافقانش بود به تخریب خانه بر روی سر خودش و خانواده‌اش تهدید کرد. بسیاری از کسانی که در ابتدا سنگ همیاری و بیعت را با آن جناب به سینه می‌زدند، پا پس کشیدند. اظهارات حاکم جدید و فعالیت گروه‌های فشار که اغلب جیره‌خواران حکومت، از جمله عریفان (رهبران محله‌ها) بودند، فضای مسمومی را ایجاد کرد و بدین صورت توانست خیل عظیمی از انقلابیون را از اطراف مسلم بن عقیل پراکنده و خانه نشین نماید.

بدون در نظر گرفتن چنین فضای ترس‌آلود خفقانی قضاوت در مورد مردم کوفه خیلی کار درستی نیست و باید هوشیار باشیم که هرکجا ایمان قوی و تقوی نباشد، احتمال لغزش وجود دارد. ترس و وحشتی که در دل مردم از نابودی دودمانشان بود باعث انفعال آن‌ها در عرصه اجتماعی شده بود. البته این تنها انفعال نبود بلکه شدت عمل ابن زیاد چنان بود که مردم را فرمانبردار خود کرده بود و مردم از ترس جان و... هرکاری که بدان دستور میداد را انجام میدادند. در تاریخ نقل شده از شدت هجوم جمعیت برای خروج از

کوفه برای رفتن به قرارگاهی که سپاه عمر سعد آنجا جمع شده بودند، چند ده نفر از روی پل به درون آب افتادند.^۱

اقناع اندیشه :

شاید انسان بتواند به جرأت بگوید که ترس مؤمنین، مهم ترین عامل تنهایی جبهه حق بوده است. خیلی از افراد بودند که انسان های مؤمنی بودند و جبهه حق را دوست داشتند، به پیامبران و ائمه بزرگوار معصومین علاقه داشتند اما به واسطه ترس جبهه حق را تنها گذاشتند.

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲

خداوند در این آیه می فرماید این شیطان هست که دائم یاران خودش را به ترس و می دارد، ای مؤمنین از من خدا بترسید نه از شیطان و جنود او.

مگر در ۱۴۰۰ سال پیش در روز عاشوراء همه مسلمان هایی که در عالم بودند اینها مخالف اباعبدالله بودند؟ اینطور نیست! اما اینها

^۱ برگرفته از عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها و مجله مبلغان - آذر و دی ۱۳۸۷، شماره ۱۱۰ - عوامل شکست قیام مسلم بن عقیل (ع) در کوفه

^۲ آل عمران آیه ۱۷۵

حسین بن علی را یاری نکردن چون می ترسیدند، ترس آنها عوامل زیادی داشت.

یکی از مهمترین عواملی که باعث می شود انسان بترسد، ترس از جان است. می ترسد کشته بشود و می ترسد آسیبی ببیند، می ترسد سیلی بخورد، می ترسد یک شخصی یک لگدی به او بزند و بعد حاضر است جبهه حق را تنها بگذارد. جمله ای که عبید الله بن حرّ جعفی به اباعبدالله گفت همین بود، گفت: «آقا من می دانم که اگر جنگی اتفاق بیفتد و من در رکاب شما باشم کشته خواهم شد، آقا من تحملّ ضربه شمشیر را ندارم»؛ شما ترس را ببینید، این ترس باعث می شود که انسان تنهائی حسین بن علی را ببیند و امام اش را تنها بگذارد.

یکی از مهمترین ویژگی اصحاب حضرت سیدالشهدا علیه السلام در کربلا شجاعت آنها بود تا جایی که بعضی حتی زره و لباس را کنار گذاشتند و به دشمن گفتند حالا بیا بید جلو عابس بن ابی شیب شاکری آمد مقابل دشمن، زره اش را زمین گذاشت، گفت: من ترس ندارم.

وقت آن آمد که من عریان شوم
جسم بگذارم سراسر جان شوم

عمر سعد گفت: کسی به تنهائی به جنگ او نرود، با او به تنهائی نمی شود جنگید، سنگ بارانش کنید. سنگ بارانش کردند، وقتی او را کشتند، سر از بدن او جدا کردند. هر کسی می گفت من او را

کشتم. عمرسعد گفت: با هم بحث نکنید کسی به تنهایی با او
نجنگید، همه شما دخیل بودید.^۳

و یا نمونه دیگر در ظهر عاشورا سعید بن عبدالله است که در دفاع از
امام مقابل اباعبدالله (ع) ایستاده بود و امام نماز می خواندند، تیرها
همین طور که می آمد به سینه اش می خورد و ذره ای نه ترسید و نه
جای خالی داد تا وقتی همه تیرها به بدنش اصابت کرد روی زمین
افتاد. بعد امام بالای سرش آمد، فرمود: سعید بن عبدالله، «أبشرك
بالجَنَّة»؛ بهشت بر تو بشارت باد. سعید ف سفارشی نداری؟ وصیتی
نداری؟ گفت: یا بن رسول الله، یک سؤالی از شما دارم، اَوْقَيْتُ؛ من
به عهدم وفا کردم؟ وظیفه ام را انجام دادم؟^۴

پرورش احساس :

همچنین کسانی که در مسیر اهل بیت هستند اینها به واسطه جان
شان نمی ترسند. امام عظیم الشان ما چه شجاعتی داشت، ایشان
به فرزند بزرگوارشان حاج احمد آقا می فرمودند: «موقعی که من را
از قم سوار ماشین کردند در نیمه های شب و به سمت تهران بردند،
در مسیر جاده ی قم به تهران این ماشین چراغ هایش را خاموش
کرد و داخل جاده فرعی ای شد، من یقین پیدا کردم که اینها قصد

^۳ (۱: الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۵؛ مثیر الاحزان، ص ۶۶؛ در سوگ امیر آزادی - گویاترین تاریخ کربلا، ص ۲۴۱).

^۴ منتهی الامال، ص ۵۰۲

دارند تا من را بکشند، به قلب ام رجوع کردم، احمد به خدا قسم نترسیده بودم!». شاگرد مکتب اباعبدالله اینطور هست و از این جور چیزها نمی ترسد.

امروز مقام معظم رهبری در قله شجاعت هستند، هنگامی که حاج قاسم به شهادت رسید، ترامپ توئیت زد که اگر ایران بخواهد انتقامی بگیرد ما ۵۲ نقطه ایران را خواهیم زد، همه می دانستند که اولین نقطه منظورش بیت رهبری هست. ایران نیمه های شب عین الاسد را زده است و هنگام صبح هست و آمریکا طبعاً می خواهد انتقام بگیرد و طبیعی است که حضرت آقا بیت را رها کنند و به جای دیگری بروند اما آقا بیت را که رها نمی کند بماند، دیدارش با مردم قم را کنسل نمی کند بماند، از تمام شبکه های صدا و سیما و تمام شبکه های مجازی بیت رهبری و از تمام شبکه های ماهواره ای ایران، سخنرانی حضرت آقا در جمع مردم قم پخش زنده تلویزیونی می شود! یعنی آقا دارد می گوید من اینجا نشسته ام و اگر جرأت دارید بزنید! سردار حاجی زاده می فرمود: «من خودم سه بار از آقا خواهش کردم که آقا بالاخره این آمریکا هست و البته ما مجهز هستیم و ما مطمئن هستیم اما بالاخره برای خودش ابرقدرتی هست، آقا فرمودند که شما کار خودتان را بکنید، خیالتان راحت باشد».

شما این شجاعت را ببینید و با شجاعت محمدرضا پهلوی مقایسه کنید، دوبار این کشور شلوغ شد و او هر دو بار فرار کرد، یک بار در

جریان مصدق همسرش را از ترس جا گذاشت، بار دوم هم که نزدیک انقلاب بود.

یاران ابلیس همیشه در حال ترس هستند و کسانی که در جبهه حق هستند این ها در نهایت شجاعت اند. پس اولین عاملی که باعث می شود یک انسان بترسد، ترس از جان است.

دومین مورد ترس از آبرو هست. خداوند در قرآن می فرمایند ﴿و لا یخافون لومة لائم﴾ مؤمنین واقعی از ملامت ها نمی ترسند، [برخی] به واسطه اینکه در فضای مجازی به او فحش ندهند، حاضر هست بدترین لگد را به جبهه حق بزند.

همین الان تو این ایام جنگ چقدرها از ترس آبرو و یا ریزش فالوورهایشان سکوت کردند و حرف نزدند.

یا در فتنه های هر کسی که در این کشور یک پُستی یا فالوری در فضای مجازی داشت یا یک معروفیتی در مجازی داشت، به واسطه اینکه نیایند به او فحش بدهند، لگد به جمهوری اسلامی زد و البته فتنه تمام شد و همه شان دوباره آرام آرام برگشتند، اینهایی که گفته بودند ما دیگر در صدا و سیما حاضر نمی شویم، همه شان برگشتند! آنهایی که گفته بودند دیگر در ورزش ایران نمی آئیم همه برگشتند. بزرگواران نه از تبلیغ روزه داری اینها خوشحال بشویم و نه از لگد زدندان به جمهوری اسلامی غصه بخوریم، گروهی هستند که بنده تمجید و تعریف هستند و می ترسند که در فضای مجازی یک وقت کسی به آنها چیزی بگویند،

همه اقداماتشان این است که یک کاری انجام بدهند تا دیگران از آنها تعریف کنند، دیگران یک بدی ای نگویند اینها انسان های ترسویی هستند و اینها نمی توانند پای جبهه حق قرار بگیرند. خلاصه عزیزان انسان زمانی می تواند برای جبهه ی حق مفید فایده قرار بگیرد که ترس را کنار بگذارد و از جان و آبرویش برای دین دریغ نکند.

پس از صدور فرمان قتل سلمان رشدی، مسئولان سیاست خارجی کشور خدمت امام (ره) رسیده و عرض کردند: آقا! این فتوای شما با قوانین دیپلماسی و موازین بین المللی سازگار نیست.

امام فرمود: «به درک! آبروی رسول الله رفت، هر چه می خواهد به هم بخورد. ای کاش خودم جوان بودم می رفتم او را می کشتم!»^۵ و عجیب است که هر کس از آبروی خود برای دین گذشت خداوند به طور ویژه به او عزت می دهد لذا امام خمینی (ره) را ببینید که خداوند چه عزتی به او داد؟!!

و یا حاج قاسم سلیمانی هنگامی که ماجرای سوریه اتفاق افتاد یکی به حاج قاسم گفت: «حاجی تو خیلی آبرو داری، تو خیلی محبوبی، [آخر] بلند می شوی به سوریه می روی و آبروی خودت را میبری! حاج قاسم گفت من آبرویم را به خاطر اسلام به دست آوردم و الان هم در مسیر اسلام آبروی خودم را تقدیم می کنم.»

^۵ منبع: خاطرات حجت الاسلام قرائتی ج ۲، ص ۱۰

حاج قاسم بعد از ماجرای سوریه عزّت اش بیشتر نشد؟ بعد از مقابله با داعش عزیز تر نشد؟ این جریان برای ما حجّت هست که کسی که در مسیر جبهه حق کار بکند خدا او را عزیز خواهد کرد، حتی اگر هفتاد و دو یار بیشتر نداشته باشد.

رفتارسازی :

یک سوال :

شجاع ترین انسان کیست ؟ از نگاه دین چه کسی از همه ی عالم شجاع تر است ؟

قال أمير المؤمنين عليه السلام: أشجع الناس من غلب هواه.

بتواند فحش دهد اما ندهد و خود را کنترل کند

بتواند به راحتی از بیت المال بردارد اما بر ندارد و خود را کنترل کند

بتواند شهوترانی کند اما نکند و خود را کنترل کند

بتواند عصبانی شود اما خود را کنترل کند

بتواند در موارد گوناگون از مدار حق خارج نشود

ذکر مصیبت :

رحمت خدا بر حضرت مسلم علیه السلام که از مدار حق، ایمان و

اخلاق خارج نشد، نقل شده حضرت مسلم و شریک بن اعور که از

بزرگان و از اقوام هانی بن عروه است در خانه هانی بودند، خبردار

شدند عیدالله ابن زیاد برای عیادت از شریک، قصد آمدن به خانه

ی هانی را دارد لذا قرار گذاشتند وقتی آمد او را بکشند تا شر او از سر شیعیان کوتاه شود

مسلم بن عقیل در اتاقی کمین کرد که وقتی عبیدالله آمد و نشست، با اشاره ی شریک، مسلم بیرون بیاید و او را غافلگیر کند و بکشد

اما وقتی آمد ، شریک هرچه انتظار کشید و با برداشتن عمامه و خواندن اشعاری اشاره کرد که مسلم بیاید؛ نیامد، وقتی عبیدالله رفت، از مسلم پرسیدن چه شد؟ چرا او را نکشتی؟

فرمود: امیرالمومنین علی علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمودند: إِنَّ الْإِيمَانَ قَيْدَ الْفَتْكَ ، وَلَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ یعنی مومن کسی را که اینچنین به عنوان مهمان وارد شده است را غافلگیرانه نمی کشد .

اما اگرچه مردم ترسو کوفه این آقای شجاعی که سفیر امامشان بود را تنها گذاشتند، ولی مسلم بن عقیل حتی به تنهایی هم درمقابل دشمنان خدا، شجاعت نشان داد.

تاریخ می نویسد: به ابن زیاد خبر آوردند که لشکری که فرستادی برای دستگیری مسلم، حریف او نمی شوند،

ابن زیاد گفت: من برای دستگیری یکنفر فرستادم درحالی که ضربه ی سختی بر سپاهم وارد شده است

لذا دستور داد به او امان بدهید تا تسلیم شود.

اما وقتی به مسلم گفتند: تو در امانی، تو را نمی کشیم بیا و تسلیم شو، فرمود: مرا نیازی به امان انسان های مکار و حيله گر نیست لذا تا آخرین نفس ایستاد، ضعف و تشنگی سراسر وجودش را گرفته بود. به سمت او سنگ و تیر و آتش بود که پرتاب می کردند اما او همچنان شجاعانه می جنگید و تسلیم نمی شد.^۶

سَلَامُ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ سَلَامُ مَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَ أَيْمَتِهِ الْمُتَجَبِّينَ وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَ جَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّادِقِينَ ... عَلَيْكَ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ ...^۷

سفیر کوفه که یک آسمان جلالت داشت
ندانم از چه به صورت غبار غربت داشت

به کوفه وارث یک کربلا مصیبت بود
کسی که در دل خود یک جهان محبت داشت

درون خانه هانی نکشت دشمن را
ز بس وفا و جوانمردی و مروت داشت

نهان ز مردم کوفه لبش به هم می خورد

^۶ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۳۴۶

^۷ مفاتیح الجنان

در آن سیاهی شب با حسین صحبت داشت

میان آن همه دشمن گریست بهر حسین
به اشک او قسم، او گریه ولایت داشت

آخراً امر دیدن داره مسلم گریه می کنه گفتن: مسلم ترسیدی؟
مردجنگی و گریه؟

فرمود: گریه ام برای خودم نیست "ابکی للحسین و آل حسین"
گریه ام برای اون آقای است که همراه زن و بچه اش به سوی شما
می آید

زبانحال مسلم اینه: حسین جان!
ترسم این نیست سفیر تو سر دار رود!
ترسم این است رقیه سر بازار رود

راضی ام از تن من جامه به غارت ببرند
راضی ام دختر من را به اسارت ببرند

راضی ام طعنه به من، عالم و آدم بزند
راضی ام حرمه با تیر به چشمم بزند

در عوض، مجلس اغیار نیاید زینب

بین انظار به اجبار نیاید زینب

اینجا حضرت مسلم از امامش یاد می کند؛ برای غربتش گریه می کند

عصر روز عاشورا هم ابی عبدالله، از مسلمش یاد میکند؛ اون لحظه ای که تنها شد صدا زد: یا حبیب ابن مظاهر! یا مسلمین بن عقیل! ... قوموا عن نومتکم والدفعوا عن حرم رسول الله برخیزید و از حرم رسول خدا دفاع کنید ناله بزَن: یا حسین - بابی المستضعف الغریب

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان : مظهر حياء

موضوع : جایگاه حجاب و حیا در نهضت حسینی

مناسبت : محرم (شب دوم)

مخاطب : عام

انگیزه سازی :

عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ
بْنِ عَوْفٍ: يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنِّي وَأَنَا
مِنْ عَلِيٍّ فَمَنْ قَاسَهُ بِغَيْرِهِ فَقَدْ جَفَانِي وَمَنْ جَفَانِي آذَانِي وَمَنْ آذَانِي
فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ رَبِّي يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيَّ كِتَابًا مُبِينًا وَ
أَمَرَنِي أَنْ أَبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَلَ إِلَيْهِمْ مَا خَلَا عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَإِنَّهُ
(يَسْتَعْنِي عَنِ الْبَيَانِ إِنَّ) اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ فَصَاحَتَهُ كَفَصَاحَتِي وَ
دِرَايَتَهُ كَدِرَايَتِي وَ لَوْ كَانَ الْحِلْمُ رَجُلًا لَكَانَ عَلِيًّا ع وَ لَوْ كَانَ الْفَضْلُ

شَخْصًا لَكَانَ الْحَسَنَ عَ وَ لَوْ كَانَ الْحَيَاءُ صُورَةً لَكَانَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ
السلام^۸

اقناع اندیشه :

با نگاهی کوتاه به تاریخ کربلا این نکته روشن می‌شود که برخلاف لشگریان دشمن که بی‌حیایی در آنان به وضوح دیده می‌شد، حیا در لشگریان امام حسین (ع) موج می‌زد و در اوج آن، شخصیت بی‌نظیر امام حسین (ع) بود که مثال‌زدنی است. در اینجا به دو نمونه تاریخی بسنده می‌شود:

نمونه اول (امام (ع) از اهل بیت خود خواست جامه‌ای کهنه برای او بیاورند تا کسی به آن رغبت نکند و آن را در زیر جامه‌هایش قرار دهد تا کسی آن را به غارت نبرد، پس پیراهن تنگی برایش آوردند، ولی آن را نپسندید و فرمود: «آن جامه کسی است که به خواری رسیده باشد». آنگاه جامه‌ای را گرفت و آن را شکافت و در زیر جامه‌هایش قرارداد ولی هنگامی که به شهادت رسید، آن را نیز از او به تاراج بردند.

^۸ مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ۱۳۶

نمونه دوم) پس از شهید شدن اصحاب و اقوام، همگان به سوی حضرت اباعبداللّه (ع) حمله ور شدند. هر کس جلو می آمد از حضرت شکست می خورد تا اینکه عمر سعد فریاد زد: این مرد فرزند علی است: «هذا ابن قتال العرب» «این فرزند شجاعترین مرد عرب است». و دستور داد تا از هر طرف به حضرت حمله کردند و بین او و خیمه ها فاصله انداختند.

در این هنگام امام حسین (ع) فریاد کشید و فرمود:

«و یحکم یا شیعه آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد، فکونوا احرارا فی دنیاکم و ارجعوا الی احسابکم اذ کنتم اعرابا. فناداه شمر فقال: ما تقول یا ابن فاطمه؟ قال: اقول: انا الذی اقاتلکم و تقتلوننی، و النساء لیس علیهن جناح فامنوعوا عتاتکم عن التعرض لحرمی ما دمت حیا» (۳)

«وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از معاد هراسی ندارید، در دنیایتان آزادمرد باشید و به حسب و شرافت خود نگاه کنید، چون شما عرب هستید. شمر ندا برآورد که چه می گویی فرزند فاطمه؟ حضرت فرمود: می گویم من با شما می جنگم و شما با من، زنان گناهی ندارند. تا من زنده ام طغیان گران خود را از حرم و اهل بیت من بازدارید.»

بله حضرت با اینکه می داند تا لحظه ای دیگر هیچ مدافعی برای اهل بیتش نیست و تنها مدافع آنان نیز تا لحظات دیگر از پا در می آید، ولی باز حاضر نیست ببیند اهل بیتش مورد هجوم دشمن

واقع شوند و شرافت عربی آنان را گوشزد می‌کند تا شاید بدین وسیله آنان را از تعرض به زنان بازدارد. آیا این عمل حضرت درس حمیت، غیرت و دفاع از تمام خانواده برای تمام مردان جهان نیست؟ آیا دوستداران حضرت نباید برای حفظ خانواده از تعدی دیگران تلاش کنند؟

برای نشان دادن اهمیت حیا همین بس که به حدیثی از مولای متقیان امیر المومنین علیه السلام اشاره کنیم که فرمودند: «کسی که حیا ندارد، دین ندارد.» لذا یکی از نشانه های بی دینی، بی حیایی است.

قرآن می‌فرماید :

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۹

خداوند در این آیه خطاب به پیامبر می‌فرماید ای پیامبر ما به همسران‌ات و به دختران‌ات و به همه زنان مؤمنین بگو از این به بعد باید یک پوشش سرتاسری روی سرشان بیندازند، این برای اینکه شناخته بشوند و برای اینکه مورد آزار قرار نگیرند بهتر است و خداوند غفور و رحیم است.

^۹ احزاب ۵۹

این آیه یکی از آیات در بحث حجاب است. نکته اساسی‌ای که خداوند در این آیه بیان می‌فرماید این هست که یکی از فلسفه‌های حجاب [برای دیده شدن شماست]، [اما] این دیده شدن به چه معنا هست؟! مفسرین می‌گویند این دیده شدن برای این هست که شما نسبت به کنیزان شناخته شده باشید یا از طرف دیگر، شما به عفت و پاکدامنی شناخته شده باشید. همین درست است، اما شاید یک جمله دیگری هم پشت این باشد.

ببینید بزرگواران آن خواهران بزرگوار ما که حجاب ندارند چه بسا شخصیت‌های خوبی باشند، نگاه می‌کنید می‌بینید روحیه ایثارگری دارد، انسان باگذشت و باادبی هست اما همه موی سر او را می‌بینند، همه صورت او را می‌بینند. خداوند می‌گوید اگر می‌خواهید شناخته بشوید و ویژگی‌هایتان دیده بشود حجاب داشته باشید.

یک کتابی هست که برای کودکان نوشته شده است و خیلی کتاب قشنگی هست به نام کتاب لینالونا، کتاب جمع و جوری هست برای کودکان، این کتاب را خانم «کلر ژوبرت» نوشته است. ماجرایش این هست که یک دختر خانم کوچکی در حیاط خانه‌شان با روسری نشسته بوده است، یک دخترک کوچک فضایی با یک پرنده‌ای پیش او می‌آیند، به او می‌گوید که چرا تو سر ات را پوشانده‌ای؟! می‌گوید چون اینطور بهتر هست، این رازی هست که مردم لازم نیست موی سر من را ببینند. این [دختر فضایی] بلند

می شود و می رود و بعد که بر می گردد، این دختر خانم به او می گوید چه شد که رفتی؟! می گوید من در یک سیاره‌ای زندگی می‌کنم که همه موی سرشان قرمز هست و موی سر من آبی هست و مردم خیلی از موی سر من تعریف می‌کنند. اوایل خیلی خوشم می‌آمد، هرکسی به من می‌رسید می‌گفت که چه موی قشنگی داری! اما کم کم که گذشت من با خودم می‌گفتم من به غیر از موی سر کلی ویژگی‌های مثبت دارم من آدم راستگویی هستم، من آدم ایثار گری هستم، گذشت من زیاد است، من خوبی‌های زیادی را دارم، اما اصلا مردم انگار نه انگار، من هم یک روز عصبانی شدم و موهای سرم را از ته زدم! [زمانی که] مردم به هم می‌رسیدند راجع به کچلی من صحبت می‌کردند، من دنبال راهکاری بودم که چه کار کنم تا اینها ویژگی درونی من را متوجه بشوند، الان فهمیدم! حجاب آن چیزی هست که وقتی انسان آن را داشته باشد ویژگی‌های درونی‌اش روشن می‌شود.

پرورش احساس :

آن کسانی که حجابشان، حجاب کاملی هست در چشم مردم یک جور دیگری هستند. کتابی هست به نام خاطرات سفیر، کتاب خیلی خوبی هست یکی از این دانشجویانی که در خارج درس می‌خوانده است خاطراتش را در این کتاب جمع آوری کرده است. من پیشنهاد می‌کنم حتما این کتاب را مطالعه بفرمایید. یک قسمت از

کتاب [راجع به] این هست که ایشان می گوید: «من به نمایشگاهی رفتم و یک خانمی طراح لباس بود، یک لباسی درست کرده بود در نهایت برهنگی! من به او گفتم که این لباس را کسی به تن می کند؟! گفت بله! مردم الان دنبال مد هستند و دوست دارند برهنه باشند! بعد دقت کردم خودش یک لباس تیره کاملی به تن کرده است، به او گفتم شما که به مردم سفارش می کنید این لباس لختی را به تن کنند، خودتان هم این لباس ها را به تن کنید! او ناراحت شد و گفت من شخصیت دارم، من مدیر هستم، من که مثل آنها نیستم.» ببینید این نکته اساسی‌ای هست که خداوند به آن اشاره می فرماید. از طرف دیگر زنان ایرانی در طول تاریخ به پاکدامنی و حجاب معروف بودند. قبل از اینکه اسلامی بیاید و قبل از اینکه حجاب اجباری بشود زنان مسلمان اهل حجاب بوده اند. مثلاً «ژوزف کونت گوبینو» که برای قرن نوزدهم هجری هست در کتاب خودش جمله ای در رابطه با زنان ایرانی بیان می کند، می گوید: «حجابی که در ایران هست بیش از آنکه مستند به اسلام باشد، به ایران قبل از اسلام مستند است.» یا «کلود آنه» ایشان از جهانگردان فرانسوی قرن نوزدهم هست که وقتی به ایران می آید این جمله را راجع به زنان ایرانی بیان می کند، می گوید: «زنان ایرانی بیش از تمام کشورهای مشرق زمین مقید به حجاب اند آنان دوست ندارند حتی چشمان خود را به کسی نشان بدهند. امروز غرب می خواهد ایران

را هم همانطور که خودش را لجن زار کرده است می خواهد این کشور را هم لجن زار بکند.»

شما نگاه بکنید پنجاه سال پیش، هفتاد سال پیش، صد سال پیش فیلم‌هایی که از غرب هست چطور هست؟! خانم‌ها چه پوشش کاملی داشتند! یک جنبشی را این‌ها راه انداختند به نام مای بادی مای چویس (My body, my choice)، بدن من انتخاب من است. دلم می خواهد برهنه باشم. بعد از آن جنبش روز به روز ظلم به زنان و فساد بیشتر شد کار به جایی رسید که الان یک مقاله ای نوشته شده است با عنوان پارادوکس خوشبختی در آمریکا و آن مقاله این جمله را بیان می کند و می گوید: «شادی های زنان در آمریکا به شدت نسبت به مردان روز به روز کمتر می شود». یا در گزارش دیگری در رابطه با آمریکا از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ گفته شده است که خودکشی مردان آمریکایی بیست درصد افزایش پیدا کرده است اما خودکشی زنان آمریکایی بیش از پنجاه درصد افزایش پیدا کرده است. یا وزارت بهداشت آمریکا می گوید: «بیماری افسردگی زنان آمریکایی دو برابر مردان آمریکایی هست». شما قاعده کلی را بدانید، تمام شعارهای فمینیسم، تمام شعارهای برهنگی همه‌اش به نفع مرد است و هیچکدام‌اش به نفع زن نیست! هفته پیش در آرژانتین قانون سقط جنین تصویب شد که سقط جنین آزاد است. فیلم هایش را نگاه کنید زنان از شوق چه اشکی را می ریزند، یعنی لحظه ای واقعا فکر نمی کنند که این ظلم

به تو هست! این که مرد بخواهد هر فسادى را انجام بدهد و تمام تبعاتش برای تو زن باشد این که به نفع تو نیست، اینکه به نفع مرد هست. اما متأسفانه این اتفاقات پشت سر هم دارد می افتد.

خانم «جانت شیلی هاید» یک کتابی دارد به عنوان روانشناسی زنان، ایشان در این کتاب می نویسد: «طبق مطالعات انجام شده زنانی که مورد آزار و اذیت قرار می گیرند بعد از این حادثه وقتی به سرزنش خود می پردازند می گویند اگر من آن بلوز تنگ را نپوشیده بودم اگر من آن دامن کوتاه را به تن نکرده بودم این اتفاق نمی افتاد.»

من خواهش می کنم این خواهران عزیز و بزرگوارمان که یک مقداری در بحث حجاب رعایت نمی کنند این را از ما قبول کنند. به والله، به والله ما دلمان می سوزد که این جمله را داریم می گوئیم. مثل روز روشن است که آن خانم بعداً به چه مشکلاتی گرفتار می شود. چرا فکر می کنند اگر کسی در خیابان به آنها امر به معروفی کرد یک عقده ای دارد، به والله اینطور نیست! آنها دوست دارند که چنین چیزی می گویند، مثل اینکه من اینجا ایستاده ام و شما از پایین به من اشاره می کنید که [گونه‌ات] رنگی هست، من که بلند نمی شوم به شما فحش بدهم. وقتی که پایین می آیم دست شما را هم باید ببوسم!

آن کسی که خیرخواهانه امر به معروف می کند برای چه هست؟! برای این هست که دست این شخص را بگیرد و [به داستان] امام زمان تحویل بدهد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «لکاد العفیف ان یکون ملکاً من الملائکه» چقدر نزدیک است که یک انسان عفیف، یک فرشته ای از فرشته های خدا باشد. آن خواهر کم حجاب ما این را دقت کند، تمام کسانی که او را دوست دارند می گویند حجاب داشته باش! شهداء در وصیت نامه شان می نویسند که خواهرم حجاب داشته باش! اما از طرف دیگر هرچه ظالم در عالم هست و هرچه زالو صفت در عالم هست پای کشف حجاب و بی حجابی هست!

«فرانتس فانون» اندیشمند فرانسوی که در الجزایر بود این جمله را می گوید، می گوید: «هرحجابی که افتاد و هر بدنی که از آغوش حجاب سنتی رهایی یافت این واقعیت را نشان می دهد که الجزایر شروع به انکار خود کرده است و تجاوز استعمارگر را پذیرفته است.»

عرض کردم برهنگی ظلم قطعی به زن است! ظلم قطعی به زن! «الیزابت فاکس» این جمله را بیان می کند و می گوید: «در انقلاب جنسی مفهوم قابل احترام بودن زن نادیده گرفته شد» یا دکتر «هنری مکو» ایشان می گوید: «به نام آزادی زنان را به کولیان و هرجاییان جنسی تبدیل کرده اند.» «سالی کلاین» می گوید: «در

حقیقت آنچه از آزادی جنسی به دست آمده، آزادی زنان نبوده بلکه مشروعیت بخشیدن زیاد به بی بند و باری مردان بوده است». من از بزرگواران خواهش می کنم نامه «جوآنفرانسیس» را بخوانند. این شخص یک خانم مسیحی هست که به زنان مسلمان نامه می نویسد، می گوید: «آن چیزی که امروز برای شما از غرب تجویز می کنند و زن در غرب، همه اش دروغ است! ما به جز سختی و بدی و فساد هیچ چیزی نداریم! بعد این جمله را بیان می کند که لباس عقیف تو پر جاذبه تر از هر مد غربی هست. حجاب آن چیزی هست که کسانی که مسلمان شده اند در غرب معنای آن را می فهمند.»

«راکل» یک خانم افسر پلیس آمریکا هست می گوید: «مهمترین چیزی که از اسلام دوست دارم و از آن لذت می برم حجاب است.»

«لیلا حسین» یک خانم یهودی بود، مسلمان می شود و این جمله را می گوید: «مهمترین عامل گرایش زنان به دین اسلام آرامشی هست که محجّه بودن به آنها می دهد.»

رفتارسازی :

شاید خیلی از ما دغدغه حیا و عفت بچه هایمان را داشته باشیم خوب این سوال پیش می آید که موثرترین اقدام و کاری که می

توانیم انجام بدهیم چیست ؟ واقعا چه کنیم که در این عصر حاضر
بچه هایی مومن و با حیا و خوبی داشته باشیم؟
به نظر من یکی از دقیق ترین نکات تربیتی توجه به همنشین
است (چه حقیقی و چه مجازی)

آی عزیزانی که دغدغه فرزندانان را دارید دقت کنید بچه های
شما با چه کسانی مانوسند چه در فضای حقیقی و چه در فضای
مجازی

یک شخصی بود به نام مهیار مهرام این شخص خانواده اش
طاغوتی بود و در زمان شاه برای تحصیل به انگلیس رفته بود، پسر
باهوشی بود اما به اعتیاد کشیده شده بود. اعتیاد او روز به روز
بیشتر شد و به ایران برگردانده شد، بعد از اینکه انقلاب شد دیگر
کسی او را قبول نمی کرد و در یک دورانی دستگیر شد، بعدش که
آزاد شد هیچ کجا استخدام نمی شد. پدرش پیش یکی از همسایه
ها می آید و می گوید هوای بچه ما را داشته باش، وقتی به جبهه
می روی، این را هم ببر بلکه شاید همانجا مُرد و ما از دست اش
راحت شدیم! آبروی ما را برده است. خود پدر و مادر و خانواده اش
به انقلاب و جبهه و اینها اعتقادی نداشتند، گفتند این بچه برود و
ما راحت بشویم، این بچه را و این جوان را با خودشان بردند به
جبهه، در جبهه این شخص متحوّل شد، کارهای بزرگ و اساسی ای
را در جنگ انجام داد، آخر هم به شهادت رسید، وقتی که بدن او را
بر گردانند، حتی خانواده اش حاضر نشدند در تشییع پیکر او

شرکت کنند، مراسمی که برای او برگزار شد فقط ۱۳ نفر آمده بودند. حتما وقتی که تهران و به بهشت زهرا رفتید، کنار قبر این شهید غریب بروید، بهشت زهرا قطعه ۲۸ ردیف ۶ شماره ۴، شهید مهیار مهرام هست. پدر و مادر و خانواده اش بعدش بلافاصله به خارج رفتند و دیگر کسی از فامیل او در ایران نبود که بخواهد کنار بدن ایشان برود.

ببینید، بودن کنار خوب ها یک شخص را به کجا و چه جایگاهی می رساند. از طرف دیگر هم اگر کسی در کنار یک انسان بدی قرار بگیرد و کنار رفیق بدی باشد، قطعاً روی او اثر سوء می گذارد .

ذکر مصیبت :

سیدالشهداء علیه السلام روز دوم ماه محرم همراه با اصحاب اهل و عیال خود وارد کربلا شدند در آغاز ورود به کربلا، نقطه ای را برای برپا کردن خیمه ها نظر گرفتند که زنان و کودکان، امنیت بیشتری داشته باشند شما نگاه کنید چیدمان و مهندسی خیمه ها چگونه بود اولاً دور از میدان جنگ بود و ثانیاً خیمه زن‌ها در وسط، و خیمه ی محارم دور آن و خیمه ی اصحاب در حلقه ی بعدی آن خیمه ها قرار گرفته است. و این از حیا و غیرت حضرت است.^{۱۰}

^{۱۰} وقایع الطف، ج ۱، ص ۲۸ و ۳۳ و ۳۴ / برداشت از آیین داران آفتاب، ج ۱، ص ۱۹۷

السلام علی ساکینِ کربلاء، أَلْسَلَامٌ عَلٰی مَنْ بَكَتَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ،
أَلْسَلَامٌ عَلٰی مَنْ ذُرِّيَّتُهُ الْأَزْكِیَاءُ،

شیعیان! دیگر هوای نینوا دارد حسین
روی دل با کاروان کربلا دارد حسین

از حریم کعبه جدش به اشکی شست دست
مروه پشت سر نهاد اما صفا دارد حسین

می برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم
بیش از این ها حرمت کوی منا دارد حسین...

او وفای عهد را با سر کند سودا ولی
خون به دل از کوفیان بی وفا دارد حسین...
اگرچه آقامون ابی عبدالله عاشق شهادت در راه خداست، اما
دلش غصه دار این زن و بچه هاست لذا وقتی رسیدن کربلا بلافاصله
خیمه ها را برپا کردند.

فجمع الحسین علیه السلام ولده و إخوته و أهل بیته، ثم نظر
إلیهم فبکی ساعة، همه ی اهل بیت خود را جمع کرد و نگاهی به
آنها کرد و مدتی گریست.

این اشک ابی عبدالله علیه السلام شاید برای این بود که با علم
امامت می دانست بعد از شهادتش قراره این زن و بچه آواره ی بیابونا
بشن، چه بلاها و مصیبت‌هایی، گرسنگی و تشنگی ای را متحمل بشن
دلا! بسوز که هنگام اشک و آه شده‌ست
دو ماه، جامه ی احرام ما، سیاه شده‌ست

نگاه مضطرب دختری، به روی پدر
طلوع عاطفه از اوّل پگاه شده‌ست

برای آن که بگیرند کودکان آرام
حسین، سایه ی پر مهر خیمه‌گاه شده‌ست
همین روز دوم که رسیدند به کربلا به اصحابش خبر داد: هذا
موضع کرب و بلاء، هاهنا مقتل رجالنا، و مسفک دمائنا
اینجا محل اندوه و بلاست.
همین جا، محل کشته شدن ما است، همینجاست که خون ما را
می ریزند
ناله بزن یا حسین

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان : وعده صادق

موضوع : نگاه واقعی به نصرت الهی در نهضت حسینی

مناسبت : محرم (شب سوم)

مخاطب : عام

انگیزه سازی :

ممکن است در این روزگاری که ما بعضی از ناکامی‌ها را هم کنار بعضی از پیروزی‌ها با همه‌ی وجود حس می‌کنیم، داغ روی داغ می‌بینیم، حاج قاسم رفت، سید حسن رفت، سردار سلامی و باقری و حاجی زاده و اسماعیل حنیه و ... ممکن است اینجا سؤالی به ذهن ما برسد که آیا خدای متعال می‌خواهد ما را یاری کند یا نه؟ در این میان نصرت الهی چه می‌شود؟ مگر وعده‌ی الهی این نبوده است که "إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ"؟ مگر قرار نبوده است که خدای متعال ما را در دنیا، پیامبران و مؤمنین را در دنیا و در قیامت نصرت کند؟

عبارت آیه هم اینطور است که "إِنَّا لَنَنْصُرُ" «نَنْصُرُ» فعل مضارع است، استمرار دارد، اینطور نیست که خدای متعال یک مرتبه نصرت کرده باشد، خدای متعال دائماً نصرت می‌کند، یک تأکید هم

با «ل» کرده است، یعنی قطعاً دائماً همیشه رسولانمان و مؤمنین را در دنیا و آخرت نصرت می‌کنیم.

پس چرا گاهی ما شکست می‌خوریم؟

چرا امام حسین در کربلا شهید شد؟ چرا علی اکبر شهید شد؟ چرا ابوالفضل العباس شهید شد؟

خدایی که فرموده است «ما دائماً رسولان و مؤمنان را یاری می‌کنیم» نعوذ بالله آیا فراموش کرده است بعضی از انبیاء کشته شده‌اند؟ آیا خود خدای متعال در این قرآن کریم نفرموده است که "يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ" ؟ مگر روایت نداریم که یهود بنی اسرائیل در یک روز صبح ۷۰ پیغمبر را سر بریدند؟ باید چکار کرد؟ باید آیه را چطور معنا کرد؟

اقناع اندیشه :

خدایی که "إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ" را فرموده است، همین خدا راجع به شکست‌های پیامبر ما و انبیای گذشته هم سخن فرموده است، منتها نکته‌ی مهم اینجاست...

یک بازی فوتبال که نود دقیقه است، می‌بینند یک تیم در ده دقیقه‌ی اول دو گل جلو است، هیچکس تلویزیون را خاموش

نمی‌کند که بگوید شکست خوردیم، دقیقه‌ی ده که چیزی معلوم نیست، باید سوت پایان را بزنند تا معلوم شود. گاهی اوقات شده است که ثانیه‌های پایانی اوضاع تغییر پیدا کرده است. در ورزش‌های رزمی هم همینطور است، گاهی شش دقیقه با یکدیگر مسابقه می‌دهند، نتیجه در دو ثانیه‌ی پایانی تغییر پیدا می‌کند.

خدای متعال به ما وعده نداده است که در هر مقطعی که ما دوست داریم نتیجه بگیریم، به ما وعده‌ی نصرت داده است، اما وعده نداده است که هر پنج دقیقه چه اتفاقی می‌افتد، غیر از اینکه این ابتلائات برای تربیت ما لازم است.

لذا اگر برویم و روز عاشورا را نگاه کنیم، یعنی صبح عاشورا را شروع قرار بدهیم و عصر عاشورا را هم پایان قرار دهیم، آنوقت می‌گوییم نصرت کجاست؟ البته در بعضی قسمت‌های کربلا هم نصرت هست که الآن قصد پرداختن به آن‌ها را ندارم، اما چه کسی به شما گفته است که اینجا را قاب ببندید؟ چرا پایان را عصر عاشورا در نظر گرفته‌اید؟

مانند کسی که از آن بازی نود دقیقه‌ای، فقط پنج دقیقه را ببیند، در این پنج دقیقه که چیزی از آن واقعه معلوم نیست.

قدری موضوع را بزرگتر می‌کنید و امتداد می‌دهید، بعد می‌بینید که عبدالملک مروان به حجاج نامه می‌نویسد و می‌گوید: "جَنَّبَنِی

دِمَاءَ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ «از اهل بیت نکش» فَإِنِّي رَأَيْتُ بَنِي حَرْبٍ
سَلَبُوا مُلْكَهُمْ لَمَّا قَتَلُوا الْحُسَيْنَ " فرزندان ابوسفیان وقتی
سیدالشهداء صلوات الله علیه را کشتند، حکومتشان از دست رفت.

یعنی می گوید چرا فقط آن لحظه‌ی شهادت قتلگاه را نگاه می کنی؟
سقوط یزید پلید را هم ببین!

عبدالملک مروان این حرف را می زند که بعد از یزید و مروان به
قدرت رسیده است، و او که ظاهراً پیروز است می داند که چطور به
قدرت رسیده است. اگر از او بپرسند چرا تو به قدرت رسیده‌ای؟
می گوید: خودم دیدم حکومت بچه‌های ابوسفیان زمانی از
دستشان رفت که حسین را کشتند.

یکی از دستاوردهای کوچک قیام سیدالشهداء صلوات الله علیه این
است که بساط فرزندان ابوسفیان و معاویه برچیده شد.

پس چرا پایان را عصر عاشورا در نظر بگیریم؟

ما این ایام که گاهی ناکامی داریم؟ چرا احساس ناکامی می کنیم؟
چون یک مقطع ماجرا را می بینیم. ما خبر نداریم وقتی خون
مظلومی مانند شهید نصرالله، حاج قاسم و فرماندهان عزیزمان به
زمین می ریزد چه اتفاقی در این عالم رخ می دهد.

اگر قدری چشم من مانند چشم اولیای خدا دوربردتر بود، اگر قدری
زمان را درمی نوردید، خیلی چیزها را می دیدم.

تازه این قطعه‌ی دنیا بود که ظرف دنیا کوچک است، همانطور که ظرف دنیا برای بیان حقیقت فضائل امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کوچک است، یک مرتبه هم باید برویم و ظهور نصرت خدا بر سیدالشهداء صلوات الله علیه و اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین را در پهنه‌ی قیامت ببینیم، که ظالمین، کسانی مانند نتانیاهاو و بوش و بایدن و ترامپ به اذناشان یعنی قاتلین اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین پیوندند، آن‌ها کجا ضجه می‌زنند؟ و روز قیامت مؤمنین کجا پیروز هستند. آن‌ها برای "يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ"

یک روزی کل جبهه حق سوار بر کشتی شده بودند، تمام زمین را آب فرا گرفته و چند هزار سال طول می‌کشید که این کشتی بخواهد روی زمین قرار بگیرد. یک روزی کل جبهه داخل منجنیق است و دارد به سوی آتش پرتاب می‌شود. یک روزی کل جبهه حق به بن بست رسیدند، به رود نیل، یک روزی جبهه حق داخل چاه هست. یک روزی جبهه حق را دارند به صلیب می‌کشانند. یک روزی جبهه حق همیشه دارد مسخره می‌شود. یک روزی جبهه حق داخل غاری هست و دشمنان در چند قدمی آن هستند. خداوند همیشه جبهه حق را یاری کرده است.

نوح در دل کشتی، ابراهیم در داخل آتش، موسی در چند قدمی غرق شدن، یوسف از درون چاه، یعقوب از داغ فراغ، عیسی از به صلیب کشیده شدن، پیامبر اسلام با تار عنکبوت، همه جبهه حق

یاری شدند، خدای نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اسلامی خدای ما هم هست. ما هم اگر در جبهه حق باشیم نترسیم و جبهه حق را یاری کنیم نصرت الهی اتفاق خواهد افتاد.

گاهی وقت ها می شد که کار به بن بست قطعی برای جبهه حق می رسید، موسی دست بنی اسرائیل را گرفته و آمده به بن بست قطعی رسیده است، جلوش بن بست است، رود نیل است، پشت سر اش ابر قدرتی مثل فرعون است و کار تمام شده است، قطعا تمام بنی اسرائیل قطعه قطعه خواهند شد، بنی اسرائیل رو می کنند به حضرت موسی می گویند ﴿انا لمدرکون﴾، کار ما تمام است! ما خرد شدیم، ما نابود شدیم، حضرت موسی بیان می کند ﴿ان معی ربی سیهدین﴾، خدا با من است، مگر حضرت موسی خبر دارد که قرار است رود نیل شکافته بشود، هیچ کدام از اینها را نمی دانند! او به نصرت الهی ایمان دارد، او می داند خدا جبهه حق را تنها نمی گذارد. ما هم باید به این ایمان و باور برسیم که ﴿ان معی ربی﴾، خدا با ما هست، تا داخل جبهه حق هستیم خدا ما را یاری خواهد کرد، خدا چطور پیامبرش را در بدر یاری کرد، چطور در خیبر یاری کرد، چطور در خندق یاری کرد؟ خدا یاری می کند!

پرورش احساس :

در طول این ۱۴۰۰ سال اسلام خداوند جبهه حق را یاری کرده است، یک شخصی بود از مخالفین شیعه و یک کتابی را در رد اهل

بیت نوشته بود و هر مجلسی که می رفت از روی این کتاب می خواند، کتاب را به هیچکس نمی داد تا نکند علمای شیعه بتوانند روی آن کتاب یک نقدی بنویسند. علامه ی حلی رفت خادمی این شخص را انجام می داد. مدتی که اعتماد این شخص را جلب کرد، یک روزی به او گفت شما این کتاب را به من قرض می دهید؟! این مخالف شیعه گفت نه! من نذر کردم که این کتاب را به هیچکس ندهم مگر یک شب، تا فرصت نکنند چیزی بنویسند، علامه حلی گفت اشکالی ندارد یک شب به من می دهید؟ گفت باشه، شب این کتاب را به علامه حلی داد و علامه هم شروع کرد به نوشتن از روی این کتاب، با آن جوهر و قلم قدیم و کاغذ های پوست مانند قدیمی مگر می شود چند صفحه از روی آن بنویسیم، نیمه های شب شد درب خانه علامه حلی در زدند، برای علامه میهمان آمده است، علامه گفت امشب فرصت ندارم از شما پذیرایی کنم اما فردا در خدمتم. لحظاتی گذشت این مهمان آمد و گفت داری چیزی می نویسی بده من کمک ات کنم و بنویسم، لحظاتی استراحت کن، این شخص نشست و علامه حلی لحظاتی خوابید و از خواب بلند شد دید کل کتاب نوشته شده است، آخر کتاب نوشته است کتبه بخط الحجة. حجت ات این را نوشت، صاحب ات این را نوشت.

جبهه حق همیشه یاری شده است، جبهه حق در سخت ترین شرایط یاری شده است، در همین چهل پنجاه سال قبل از انقلاب چه کسی تصور می کرد انقلاب ما پیروز بشود، انقلابیون هم باور

نمی کردند اما خدا این جبهه را یاری کرد بعد از انقلاب همه خواب بودند، خدا چطوری این جبهه را در ماجرای طبس یاری کرد. در جریان کودتای نوژه یک سرباز می آید و ماجرا را می گوید و یک عملیات پیچیده و یک کودتای بزرگ از بین می رود، خداوند این جبهه را همیشه یاری کرده است. در دفاع مقدس مگر این جریان ها را کم داشتیم؟!

توی منطقه عملیاتی رمضان محاصره شده بودیم ۱۵ نفری می شدیم تشنگی فشار آورده بود همه بی حال و خسته خوابمون برد وقتی بیدار شدیم ، شهید فایده گفت: بچه ها من خواب حضرت زهرا سلام الله علیها رو دیدم حضرت با دست خودشون به من آب دادند و قمقمه ی شهیدی رو پر از آب کردند ...سریع رفتم سراغ قمقمه ی یکی از بچه ها که شهید شده بود دست زدیم ، پر از آب خنک بود انگار همین الان توش یخ انداخته بودند همه ی بچه ها از اون آب سیراب شدند از اون آب شیرین و گوارا از مهریه ی حضرت زهرا سلام الله علیها ^{۱۱}

^{۱۱} راوی: غلامعلی ابراهیمی منبع: کتاب افلاکیان ، صفحه ۲۸۴

در جنگ ۳۳ روزه اینها دیده شد، آن سردار بزرگ ما حاج قاسم سلیمانی نقل می کند از یک شهید حزب الله لبنان و می گوید جنگ ۳۳ روزه به اوج سختی اش رسیده بود، ما هیچ توفیق نداشتیم، در یک لحظه من متوسل به حضرت زهراء شدم در عالم مکاشفه یک خانمی را دیدم، گفتم خانم خیلی سخت شده است! خانم فرمود درست می شود، گفتم خانم، کی درست می شود؟! این خانم یک دستمالی دست اش بود اینطور کرد و گفت تمام شد. می گوید یک لحظه به خودم آمدم، دیدم یکی از رزمنده های ما یکی از هلیکپوتر های آنها را زد، از آن لحظه پیروزی های ما شروع شد.

نصرت الهی پشت سر این جبهه هست. بیشترین آیه ای که تا الان مقام معظم رهبری از ابتدای رهبری شان تا به امروز خواندند آیه نصرت الهی هست، آقا نزدیک هفتاد بار فرمودند، ﴿لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾؛ جبهه حق پیروز خواهد شد، نصرت الهی اتفاق خواهد افتاد، ما یقین داشته باشیم نترسیم! تا پای این جبهه ایستاده ایم پیروزی با ما هست اما خدایی ناکرده اگر کسی این جبهه را ترک کرد، آن موقع مشکلات برای او اتفاق خواهد افتاد.

رفتارسازی :

چه موقع نصرت الهی شامل ما می گردد ؟

چه کار کنیم تا امدادهای الهی شامل ما بشود؟

جواب یک کلمه است " صبر و استقامت "

قرآن می فرماید : ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة...

رمز اینکه نصرت الهی شامل یک امت شود همین است که به وظیفه خود واقف باشیم و از دشمن نترسیم و صبر و استقامت داشته باشیم که فرمود " و لا تهنوا و لا تهزنوا و انتم الاعلون ... "

جبهه حق در عملیات به میدان مین رسید و عملیات در حال شکست خوردن است. تمام تیپ و افرادی که از جا های مختلف عملیات کردند همه قیچی می شوند، چرا؟ چون یکی از تیپ ها پشت میدان مین گیر کرده است و به بن بست رسیده است، فرمانده دلاور اینها این شخصیت عارف، شهید برونسی به سجده می افتد و شروع می کند به راز و نیاز کردن حالا همه منتظر هستند ما چه کار کنیم؟! این میدان مین هست و شکست خوردیم! عبدالحسین برونسی سر از سجده بر می دارد و به جانشین اش سید کاظم می گوید برو در مسیری که به میدان رسیدی ۲۵ قدم داخل میدان به سمت راست برو، به قدیم ۱۲۵م که رسیدی به سمت دشمن ۴۰ قدم برو، نه یک قدم کمتر نه یک قدم بیشتر، خودم می آیم و می گویم که چه کار کنید. می گوید میدان مین است! این خودکشی هست! می گوید فرمانده ام دارم دستور می دهم، برو! می رود، یک قدم، دو قدم، ده قدم، بیست قدم، بیست و یک، بیست و دو، بیست و سه، بیست و چهار، بیست و پنج، چهل قدم می شمارد و جلو می رود، می رسد و می بیند عبدالحسین برونسی

آمد با آریچی زنهار، به آریچی زن می گوید انگشت من را نگاه کن، همانجایی که اشاره می کنم را بزن، آره پیچی زن می گوید من آخر در این تاریکی چیزی نمی بینم که بزنم، می گوید همین که گفتم بزن، اولین شلیک که صورت می گیرد یک آتش مهیبی بلند می شود، دومی، سومی، چهارمی، پنجمی، خط شکسته می شود، دشمن شکست می خورد، فردا می روند که بعضی از شهداء را بیاورند، باورشان نمی شود، تمام میدان مین است، می آیند پیش عبدالحسین، ماجرا چه بود؟! نمی گوید، او را قسم می دهند، التماس می کنند، می گوید در سجده متوسل به حضرت زهراء شدم، خانم به من فرمود ۲۵ قدم به سمت راست می روید، چهل قدم به سمت دشمن می روید، بعد شلیک بکنید. و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی

ذکر مصیبت :

اگر کسی جبهه ی حق را شناسد و یاری ندهد، در واقع جبهه ی باطل را یاری داده است حتی اگر سکوت کند و بی طرفی از خود نشان دهد زیرا باطل به دنبال سیاه لشکر و جمعیتی می گردد که نسبت به حق بی تفاوت باشند

در کربلا می بینیم حتی دختر سه، چهارساله امام حسین علیه السلام، حضرت رقیه سلام الله علیها نیز نسبت به وجود نازنین

اباعبدالله الحسین علیه السلام که مظهر حق و حقیقت هست؛
سنگ تمام گذاشت.

ملا مهدی نراقی در کتاب مُحرقُ القلوب می نویسد:
از روزی که پدر این دختر سه ساله کشته شد؛ بی قراری می
کرد که زنها او را دلداری می دادند.

السلام علیکِ یابنت الحسین الشهید
چشم تو را چقدر به این در گذاشتند؟
گفتی پدر، مقابل تو سر گذاشتند

تنها به این بسنده نکردند شامیان
پا را از این که بود فراتر گذاشتند...

بگذار عمه تو بگوید که بر دلش
یک روز داغ چند برادر گذاشتند؟

آن آتشی که سوخت درِ خانه علی
بر جان لاله‌های پیمبر گذاشتند

دستان کوچک تو به پهلوست، پیش از این
این درد را به پهلوی مادر گذاشتند

نقل شده در خواب دید سر باباش تو تشت داره استغاثه میکنه:
والراس یشتیغث الی رب السماء ، از خواب پرید، صدازد: بابام را برام
بیارید ، اونقده گریه کرد که یزیدملعون دستور داد سر باباش را
براش ببرید این سرنازنین بابا را مثل قرآنی بغل گرفت صدا زد:
من الذی خضبک بالدمائک! باباجان! چه کسی سرت را به خونت
خضاب کرد؟

من به فدای سر نورانیت، واویلا
سنگ جفا زد که به پیشانیت، واویلا

تیغ که رگهای گلویت بُرید، واویلا
ای گل خوشبو ز درخت که چید
ناله بزن: یا حسین

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان : دقیقه نود

موضوع : عاقبت بخیری در سایه نهضت حسینی

مناسبت : محرم (شب چهارم)

مخاطب : عام

انگیزه سازی :

آقایی است به نام علی بن ابی حمزه می گوید : دوستی داشتم که از کاتبان دستگاه بنی امیه بود. پس به من گفت: از امام صادق -علیه السلام- برای من اجازه ی ملاقات بگیر. من برای او اجازه ی ملاقات خواستم، حضرت اجازه دادند. وی پس از ورود، سلام کرد و نشست و سپس گفت: فدایت شوم، من در دیوان این قوم [بنی امیه] هستم و از مال و منال آنها به ثروت فراوانی رسیده‌ام و حقوقی که بر آن تعلق می‌گیرد، نپرداختم.

امام صادق -علیه السلام- فرمودند: اگر بنی‌امیه کسی را نمی‌یافتند تا برای آنها بنویسد و خراج و مالیات بگیرد و از آنها دفاع کند و در جماعتشان حاضر شود، هرگز حق ما را سلب نمی‌کردند و اگر مردم، آنها را آنچه در اختیار آنهاست، ترک می‌کردند، آنان جز آنچه که در دست داشتند، چیزی نمی‌یافتند

[قدرت حکومت نداشتند]. پس، آن جوان گفت: فدایت شوم آیا برای من راه نجاتی هست؟ حضرت فرمود: اگر بگویم انجام می‌دهی؟ گفت: آری انجام می‌دهم. حضرت فرمود: پس، آنچه از دستگاه آنان به دست آورده‌ای، رهاکن، به هر یک از صاحبان اموال غصب شده که آنها را می‌شناسی، مالشان را بازگردان و اگر نمی‌شناسی، از جانب آنها صدقه بده و من در پیشگاه خدای عزوجل، بهشت را برایت تضمین می‌کنم.

آن جوان پس از سکوتی طولانی به آن حضرت گفت: فدایت شوم، آنچه فرمودی، انجام می‌دهم. علی بن حمزه گوید: آنگاه که جوان همراه ما به کوفه بازگشت و از تمام آنچه به زمین بود، حتی لباسهایی که بر تن داشت، دست شست. پس قسمتی را به او دادم و برایش لباسی خریدم و نفقه‌ای برایش فرستادم. چند ماهی نگذشت که آن جوان، مریض شد و ما به عیادتش رفتیم. روزی بر او وارد شدم که در حال احتضار بود، چشمانش را گشود و به من گفت: ای علی، سوگند به خدا که مولای تو، به وعده‌ای که به من داده بود وفا کرد. سپس مُرد و ما امورش را سرپرستی کردیم. آنگاه به حضور امام صادق -علیه السلام- رسیدم. آن گرامی چون به من نظر کرد فرمود: ای علی، سوگند به خدا، ما به عده‌ای که به دوستت دادیم،

وفا کردیم. گفتیم: به خدا سوگند راست می‌گویی، فدایت شوم.
سوگند به خدا، او به هنگام مرگش همین را به من گفت.^{۱۲}

اقناع اندیشه :

ان الله يحب الشاب التائب، خداوند جوان توبه کار را دوست دارد.
حضرت موسی به خدا عرضه می دارد یا اله العالمین، ندا می آید
لبیک، می گوید یا اله المطيعين، ندا می آید لبیک، یا اله المحسنين،
لبیک! یا اله العاصين، یعنی ای خدای گناهکاران، ندا می آید لبیک!
لبیک! لبیک! حضرت موسی به خدا عرضه می دارد که خدایا برای
آن سه مورد اول یک بار برای هر کدام لبیک، اما برای این آخری سه
بار؟! خداوند می فرماید مطيعين به اطاعتشان دل خوش هستند و
محسنين به احسانشان دل خوش هستند، مؤمنين به ایمانشان دل
خوش هستند اما گناهکاران به جز من که دلخوشی ندارند! برای همین
سه بار ندا آمد. لبیک! لبیک! لبیک!

در طول تاریخ چقدر افراد بودند که واقعا توبه کردند و جبران
کردند و به چه جایگاهی رسیدند، یکی از معروف ترین آنها جناب
حرّ هست. جبران کرد و کارش به کجا رسید! شهیدِ رکابِ اباعبدالله،
کسی که امام زمان به او سلام می کند. از این جایگاه بالاتر؟! در طول
تاریخ داشتیم.

^{۱۲} وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۴۵

از این بالاتر برایتان مثال بزنم نوشتند که ابوحتوف و برادرش سعد بن حرث به همراه عمر سعد به جنگ امام حسین (ع) آمدند. روز عاشورا هنگامی که از یاران امام حسین (ع) به جز سوید بن عمرو بن ابی مطاع و بشیر بن عمرو حضرمی کسی باقی نمانده بود، امام ندای یاری طلبی سر داد و زنان و کودکان ناله و شیون کردند. ابوحتوف و برادرش سعد، در حالی که گریه می کردند به کودکان خاندان پیامبر گفتند: ما می گوییم: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَاهُ» و این حسین (ع) فرزند دختر پیامبر ما است. درحالی که ما آرزوی شفاعت از جد او در روز روز قیامت داریم، چگونه با او که هیچ یار و یوری ندارد بجنگیم؟ سپس شمشیر کشیدند و در یاری امام حسین با دشمنان وی جنگیدند و پس از کشتن سه نفر و مجروح کردن شماری دیگر، هر دو با هم در یک مکان به شهادت رسیدند. سماوی در ابصار العین شهادت ابوحتوف و برادرش سعد را پس از شهادت امام حسین دانسته است.

پرورش احساس :

بله عزیزان توبه شرائطی دارد که حتما باید رعایت شود تا قبول شود یکی از شرائط توبه جبران مافات است لذا می بینیم حر جبران کرد سعد و ابوالحتوف با جان خودشان جبران کردند که البته اگر فرصت بیشتری داشتند قطعا کارهای دیگری هم می کردند .

یک شخصی پسر یک کشیکی بود، پدرش را کشتند این بچه شش ساله یتیم شده بود، او را بعضی به بچگی برداشتند و اینقدر این سختی ها و مشکلات در آمریکا کشید و تبدیل به یک تبهکار شد، یک سارق شد. در یکی از این سرقتها دستگیر شد و حکم اش آمد ده سال زندان. در زندان در نامه نگاری ای که به برادرش می کرد متوجه شد که برادرش در آمریکا مسلمان شده است. این برادر از بیرون زندان چیز هائی که یاد گرفته بود را در نامه برای این شخص می فرستاد. این هم مسلمان شد، در زندان مبلغ اسلام شد، وقتی که از زندان خارج شد، امت اسلام که در آمریکا گروهشان شکل گرفته بود رفت وارد آنها شد، آن گروه سیصد تا بیشتر عضو نداشت و از وقتی که این شخص آمد در دوران تبلیغ اش این جمعیت را به بیش از سیصد هزار نفر رساند. در تمام شهر های بزرگ و مهم آمریکا مسجد زد و بعد از مدتی جلوی چشم زن و بچه اش به شهادت رسید. او کسی هست که مقام معظم رهبری در دیدار کنفرانس اسلامی فرمودند: « همه برای شادی او یک حمد و قل هو الله بخوانید » او کسی هست که امروز او به عنوان رهبرِ بزرگِ سیاهان آمریکا بیان می کنند، «مالکوم ایکس» این شخص ابتدا یک انسان تبهکاری بود ولی جایگاهش به جایی رسید که ما به او شهید «مالکوم ایکس» می گوئیم. ببینید! کسی که توبه کند و جبران کند به چه جایگاههای بالایی می رسد.

رفتارسازی :

تقریباً تمام کسانی که موفق به توبه شدند و عاقبت بخیر شدند در یک چیز مشترک بودند و آن ادب و احترام به مقدسات است یعنی اینها کسانی بودند که بعضی از حداقل ها را رعایت می کردند مثلاً عشق به امام حسین علیه السلام بوده عرقی نسبت به عالم دینی بوده و یا ادب و احترام نسبت والدین بوده لذا همین امر باعث توفیق او شده است

خدا رحمت کنه شهید محمد علی ، پور علی معروف به مندلی طلا اهل روستای گراخک شاندیز ، حضرت آیت الله استاد سید علی آملی می فرمود :

این شهید در سال ۶۵ در سن هجده سالگی مشغول تولید و مصرف شراب بود، حتی مصرف شراب اکثر جوانهای شهر را هم او تامین می کرد.

بعد کم کم بزرگان اطراف وفامیل او را پیش قاضی بردند و قاضی هم برایش حکم شلاق صادر کرد، در یک روز جمعه بعد از نماز جماعت، او را در مقابل چشم نمازگزاران و قاضی روی یک چهارپایه خواباندند و او را شلاق زدند سرش را که بلند کرد، پدرش جلو آمد و گفت؛ آبروی من را پیش همه بردی. کاش خدا تو را به من نمی داد.

استاد آملی می فرمود که در همین هنگام یک امام زاده اونجا بود، ناگهان شهید محمد علی با پشیمانی سرش را بلند کرد و رو به امام زاده گفت؛ آبروی پدرم را برگردان.

وی گفت: تقریباً دو هفته بعد بسیج اعلام کرد که برای جبهه نیرو می خواهند، تلاش کرد برای رفتن به جبهه در بسیج ثبت نام کند اما چون پایگاه بسیج محله او را می شناختند، موافقت نکردند، از طریق یکی از دوستانش به پایگاه محله دیگری معرفی شد، اما متأسفانه آن پایگاه هم با پایگاه محله خودشان در ارتباط بود و آنها هم از ثبت نام کردن او به جبهه امتناع کردند، از باز هم دست بردار نشد، طریق تمان دوستش، به صورت ناشناس در یکی از محله هایی که هیچ کس او را نمی شناخت، برای رفتن به جبهه در بسیج ثبت نام کرد، قبل از رفتن به دوستش گفت تو زحمت کشیدی و من را برای رفتن به جبهه ثبت نام و رهنمایی کردی، بگذار این حرف را بگویم، من تا ۲۷ روز دیگر شهید می شوم، بعد از ۲۰ روز جنازه م را پیدا می کنند، دقیقاً ۴۷ روز دیگر جنازه ام را برمی گردانند، وصیتم این است که جنازه ام را در همان جایی که مرا شلاق زدن بگذارید، ببینید پدرم چی میگوید؟

او راهی جبهه شد و دقیقاً بعد از ۴۷ روز جنازه اش به زادگاهش و همان مسیر بازگردانده شد، بوی عطر عجیبی تمام محفل را پر کرده بود تمام مردم از همدیگر می پرسیدند تو عطری زدی؟ بوی عجیبی تمام فضا

را پر کرده بود، خیلی جای تعجب بود! همه می گفتند که فلانی شراب خور بود، بوی تعفن میداد، مگر می شود که این بوی عطر مال این جنازه باشد.

آیت الله استاد آملی فرمود: این یکی از معجزات پاک بودن شهدای ما بود که جای تعجبش آنجا بود که کدام عقل و علمی می دانست که تا ۲۷ روز دیگر شهید می شود و بعد از ۴۷ روز جنازه اش پیدانی شود. این است حکمت شهادت و معنویت شهدای و پاک بودن نیت آنها و قوای ادارکی که خداوند به آنها عطا کرده بود.

ذکر مصیبت :

اگر می بینید حر هم موفق به توبه شد و عاقبت بخیر گردید این بود که نسبت به امام حسین علیه السلام ادب کرد ...
وقتی سیدالشهدا به حر فرمودند:

مادرت به عزایت بنشیند، تا تلنگری به حر بزنند که بفهمد کارش اشتباه است و به او بفهمانند که من حسین از تو ناراضی ام. ادب کرد و چیزی نگفت.

این آزاده بودن حر بود که آخر الامر هم موجب شد بیاید توبه کنه وقتی آمد توبه کنه به امام حسین علیه السلام عرضه داشت:
آمده ام تا از آنچه انجام داده ام به درگاه پروردگارم توبه کنم و جان خود را تقدیم کنم و در پیشگاهت کشته شوم. آیا این کار برای من توبه محسوب می شود؟ حضرت فرمود: آری، خدا توبه ُ تو را

می‌پذیرد و تو را می‌آمرزد. نامت چیست؟ گفت: من حر بن یزید هستم. حضرت فرمود «انت الحر کما سمتک امک، انت الحر ان شاء الله فی الدنيا والاخره انزل؛ تو حر (آزاده) هستی همان طور که مادرت این نام را بر تو نهاده است. تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای، از مرکب فرود آی

امشب بیایید ماهم حالا که آمدیم درخانه ی ابی عبدالله علیه‌السلام عرضه بداریم: آقا جان! ما در دلمان محبت و ارادت به شما زنده است، نمی‌خواهیم اسیر این دنیا فانی باشیم، عاقبت بخیری ما را خودت برایمان رقم بزن: السلام علیک یا اباعبدالله

مشعلی در دست آمد راه را پیدا کند
قطره می‌آمد که خود را بخشی از دریا کند

ما چه می‌فهمیم «یَهْدِی مَن یَشَاءُ» حال کیست؟
آه بگذارید حرّ، این آیه را معنا کند

او دلش را پیشکش آورد تا غیر از حسین
از تمام دلخوشی‌های جهان پروا کند

آسمان کوتاه بود و میل پروازش بلند

خواست سمت بی کران بال و پرش را وا کند

با دلش پیمان محکم بست تا با خون خود
خیمه ایمان خود را باز هم برپا کند
عاقبت هم جان خودش را تقدیم کرد، شهید راه حسین علیه
السلام شد

وقت جان دادن خود ابی عبدالله علیه السلام سرشو به دامن گرفت
اما دلها بسوزه برای خود ابی عبدالله که وقت جان دادن کسی
نبود سرشو بدامن بگیره در عوض هم یه وقت دید سینه اش سنگین
شده است؛ والشمر جالس علی صدره
ناله بزن: یا حسین...

آمد به حرم، اگرچه دیر آمده بود
با اشک سوی نعم الامیر آمده بود

حر گفت از آداب زیارت با ما
با پای پیاده، سر به زیر آمده بود

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان : هیئات منا الذله

موضوع : عزت در نهضت حسینی

مناسبت : محرم (شب پنجم)

مخاطب : عام

انگیزه سازی :

بعد از مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری یزید به حاکمان همه شهرها از جمله مدینه نوشت که برای او از مردم بیعت بگیرند. و به ولید به عتبه تاکید کرد وقتی که نامه‌ام به تو رسید، از مردم و مخصوصا حسین بن علی و عبدالله بن زبیر بیعت بگیر. اگر امتناع کردند گردنشان را بزن و سرهایشان را نزد من بفرست.

ولید با مروان مشورت کرد و بعد کسی را به دنبال امام و ابن زبیر فرستاد. او به خانه‌های آنان رفت؛ ولی آنها در خانه هایشان نبودند؛ سرانجام آنان را در مسجدالنبی یافت و به آنان گفت: امیر شما را خواسته است. او را اجابت کنید. آنها گفتند: تو برگرد ما خود می‌آییم. امام و ابن زبیر از این پیام که عجولانه و بی موقع بود، تعجب کردند و حضرت چنین اظهار نظر کرد که اتفاق مهمی رخ داده و لابد معاویه هلاک شده است.

امام حسین علیه السلام برای رفتن سی نفر از بنی هاشم را همراه خود کرد و به آنها فرمان داد که با خود سلاح بردارند و فرمود: اینک ولید من را احضار کرده و احتمال می‌دهم من را به امری وادار کند که نتوانم آن را اجابت کنم؛ لذا شما با من باشید و وقتی من وارد دارالاماره شدم، در کنار درب بنشینید. پس اگر شنیدید که صدایم را بلند کردم، داخل شوید تا مانع (خواسته) او نسبت به من شوید

امام داخل شد و بر ولید سلام کرد و نشست. ولید نامه یزید را خواند و خبر مرگ معاویه را به امام داد و او را به بیعت فراخواند. امام حسین فرمود: «انا الله وانا اليه راجعون... اما اینکه مرا به بیعت فراخواندی، باید بگویم شخصی مثل من سزاوار نیست پنهانی بیعت کند و فکر نمی‌کنم تو نیز به چنین بیعتی راضی باشی؛ بلکه می‌خواهی در حضور مردم و به صورت علنی باشد». ولید گفت: بلی، امام فرمود: هرگاه مردم را به بیعت فراخواندی، ما را نیز همراه آنها دعوت کن تا کار یک جا انجام گیرد. ولید که شخص عافیت طلبی بود گفت: پس در امان خدا برگرد، تا اینکه همراه بقیه مردم نزد ما بیایی، مروان به ولید گفت: به خدا قسم اگر اینک از تو جدا شود و بیعت نکند، هرگز نمی‌توانی چنین موقعیتی پیدا کنی؛ مگر اینکه کشته‌های بسیاری بین تو و او واقع شود. او را حبس کن و نگذار از نزد تو خارج شود، تا اینکه یا بیعت کند و یا گردنش را بزنی، در این هنگام امام بر آشفت و از جا جست و فرمود: ای پسر زرقاء (زرقاء

صفتی بوده که به مادر مروان داده‌اند (تو مرا می‌کشی یا او؟! به خدا قسم دروغ گفتی و مرتکب گناه شدی .

طبق بعضی از گزارشها^{۱۳}، سپس رو به ولید کرد و فرمود: "ایها الامیر! انا اهل بیت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملائكة ومحل الرحمة وبنا فتح الله وبنا ختم ویزید رجل فاسق شارب خمر قاتل النفس المحرمه، معلن بالفسق، ومثلی لا یبایع لمثله "

ای امیر، ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و جایگاه آمد و شد ملائکه و محل نزول رحمت هستیم .خدا با ما شروع کرده و با ما ختم نموده است. یزید مردی فاسق، شرابخوار، آدمکش است که آشکارا گناه می‌کند و کسی مثل من با شخصی چون او بیعت نمی‌کند .

اقناع اندیشه :

انسان وقتی این فرازهای تاریخ را مطالعه می‌کند از این همه عزت و صلابت واقعا احساس غرور می‌کند و می‌بیند بی‌جهت نبوده که حضرت «سرور آزادگان جهان» لقب گرفته است.

۱۳ طبری، محمد ابن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۵۰ .

شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۳ .

ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۲۹ .

آن حضرت حتی در دشوارترین موقعیتها حاضر نشد در مقابل دشمن سرتسلیم فرودآورد و برای حفظ جان خویش کمترین نرمشی که برخاسته از ذلت باشد نشان دهد. حماسه عاشورا سراسر آزادی، آزادگی، عزت، مردانگی و سربلندی است. اعمال و سخنان سالار شهیدان (علیه السلام) سرمشق تمامی آزادگان جهان در همه زمانهاست.

وقتی در روز عاشورا به امام حسین گفته شد: تسلیم حکم یزید باش فرمود: و الله لا أعطیکم بیدی إعطاء الذلیل و لا أفر فرار العبید
۱۴

و یا در جای دیگر در مقابل دشمن می فرماید: ألا و إن الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السلة و الذلة و هیهات منا الذلة یأبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون^{۱۵}

بسیاری از افراد در طول تاریخ سعی کردند با پول و با قدرت سمت عزت بروند تا مردم آن ها را دوست داشته باشند، دشمنان اهل بیت علیهم السلام را ببینید، دشمنان جبهه حق را در طول تاریخ

۱۴ المناقب، ج ۴، ص ۶۸.

۱۵ اللهورف، ص ۹۷

ببینید اینها تمام تلاششان این بود که بروند عزیز بشود اما شما نگاه می کنید هر کدام شان ذلیل تر از دیگری بودند، آن کسی که پای جبهه حق ماند خدا او را عزیز کرد.

عزت و ذلت به دست خداست :

وَتَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ^{۱۶}

در هنگام صلح حدیبیه زمانی که می خواستند صلح نامه را بنویسند، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: بنویس... " این صلحنامه ای است که محمد رسول الله ... "

مشرکان قریش گفتند: اگر تو رسول خدا بودی و ما با تو جنگ می کردیم و راه خانه خدا را بر تو می بستیم، بسیار ستمکار بودیم (دعوا در همین رسالت تو است) و لکن بنویس این صلحنامه محمد بن عبد الله است... !

در این هنگام یاران پیامبر برآشفتمند و گفتند: اجازه بده ما با اینها پیکار کنیم، پیامبر فرمود: نه، همانگونه که اینها می خواهند بنویس، [او رسول الله را حذف کرد]^{۱۷}

^{۱۶} آل عمران ۲۶

^{۱۷} تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۲۱

پیامبر به خاطر اسلام از این احترام گذشت اما آیه آمد: "محمدٌ رسولُ الله"

پیامبر نام خود را از یک برگه ی بی ارزش حذف کرد، خدا نامش را در جایی آورد که ۱۴۰۰ سال است هر که قرآن می خواند می گوید: محمد؛ رسول الله است

یعنی اگر کسی خود را برای خدا کوچک کند خدا او را بزرگ می کند

در تفاسیر می خوانیم که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از آنکه مکه را فتح نمود، وعده ی فتح ایران و روم را به مسلمانان داد. در آن موقع منافقان با تعجب به یکدیگر نگاه می کردند که این آیه نازل شد. گروهی از مفسران، نزول آیه را در موقع حفر خندق دانسته اند. آن زمان که پیامبر صلی الله علیه و آله کلنگ را بر سنگ زد و از آن جرقه ای برخاست، فرمود: من در این جرقه ها فتح کاخ های مدائن و یمن را از جبرئیل دریافت کردم. منافقان با شنیدن این سخن، لبخند تمسخر می زدند که این آیه نازل شد.

پرورش احساس :

عزت و ذلت از جانب خداوند است و طبق قوانین و سنت اوست و بدون جهت و دلیل خداوند کسی را عزت نمی بخشد و یا ذلیل نمی سازد. مثلاً در روایات می خوانیم: هر کس برای خداوند تواضع

و فروتنی کند، خداوند او را عزیز می کند و هر کس تکبر نماید، خدا او را ذلیل می گرداند.^{۱۸}

بنابراین عزّت و ذلّت از خداست، ولی ایجاد زمینه های آن به دست خود ماست.

عزت برای مومنین هست، برای کسانی هست که در مسیر اهل بیت و قرآن قرار گرفته اند.

امروز آیا اثری از یزید و شمر و عمر سعد و حرمه و اینها باقی مانده است؟! آیا اصلا کسی می داند قبر آنها کجا هست؟! مدافعان حرم برای کدام حرم رفته اند، آیا کسی امروز برای قبر یزید و این سلاطین می رود دفاع کند؟!

هنگامی که امام رضا علیه السلام به شهادت رسیدند مأمون آمد امام رضا علیه السلام را در کنار پدرش هارون دفن کند تا یک عزت بالایی پیدا کند. اول که بنا گذاشت پایین پای هارون امام رضا علیه السلام دفن بشوند که خب نتوانست، قبر از قبل مشخص شده بود، شما امروز نگاه کنید ببینید عزت برای امام رضا علیه السلام هست یا برای هارون و مأمون؟! در همین حرم امام

^{۱۸} بحار، ج ۱۶، ص ۲۶۵

رضا علیه السلام که قبر هارون الرشید هست دقت که می کنید می بینید ضریح وسط قرار نگرفته و دقیقا زیر گنبد نیست، کنار آمده است زیرا ذره ای از آن روی قبر هارون قرار نگیرد، تمام عزت برای اهل بیت و کسانی که در این مسیر قرار گرفته اند هست.

شما نگاه کنید سلاطین عالم یکی از یکی ذلیل تر. صدام یک روزی بنایش بر این بود که او را امیر جهان اسلام بدانند، اما به چه ذلتی گرفتار شد، حکومت قاجار و پهلوی را ببینید اینها به چه ذلتی گرفتار شدند، روز کشف حجاب همسر رضا شاه آمد و کشف حجاب کرد در سال ۱۳۱۴، این مادر محمد رضا به چه نکبتی گرفتار شد؟! موقعی که از دنیا رفت هیچ کس نبود که او را دفن کند آخر او را در گورستان کارتن خوابهای نیویورک دفن کردند. ببینید ذلت یعنی این!

ذلت در مقابل مسیر اهل بیت هست و خدا چه عزتی به اهل بیت داد. از هزاران کیلومتر آن طرف تر یک خانم فرانسوی مطالعه می کند و با اهل بیت علیهم السلام آشنا می شود به نجف می آید و در وصیت نامه خودش می نویسد که من را در مسیر زائرین پیاده روی اربعین دفن کنید. مریم ابوظهاب که نام خودش را اینطور انتخاب می کند در عمود ۱۷۲م در مسیر نجف تا کربلا دفن شده است. این دانشمند و پروفیسور فرانسوی را ببینید بعد از بیش از

هزار سال با این مکتب آشنا می شود و وصیت می کند که او را در مسیر پیاده روی دفن کنند.

امام عزیز بزرگوار ما چه عزتی داشت؟! یکی از روزنامه نگاران و خبرنگاران آمریکایی وقتی به دیدن امام می آید حال خودش را در خاطراتش می نویسد، او می نویسد « زمانی که او از در وارد می شد احساس می کردم که از لابلای آن گردبادی از نیروی معنوی وزیدن گرفت. گویا در ورای آن عبای قهوه ای عمامه مشکی و ریش سفید روح بزرگی زندگی می کرد به طوری که همه بینندگان را محو تماشای خود کرد، در آن زمان حس کردم که با حضور او همه ما کوچک شده ایم گویا در سالن کسی غیر از او باقی نمانده است، آری او بارقه ای از نور بود که در قلب و روح همه حضار رسوخ کرده بود، او تمام معیار هایی را که گمان می کردم می توانند مرا در تعریف و ارزیابی و شخصیت و مقامش یاری کنند در هم شکست، او با حضور خود آن قدر در ما تأثیر گذاشت که احساس کردم تمام روح و جسم ام را فرا گرفته است، زمانی که بر روی صندلی خود نشست احساس کردم که نیرویی از وجودش ساطع می شود، نیرویی بسان یک گردباد که اگر با دقت نگاه می کردی در میافتی که نوعی آرامش مطلق در درون آن نهفته است چرا که خمینی بسیار جدی و استوار و مسلط بود. کمترین چیزی که می توانم بگویم این هست که گویا او یکی از

انبیاء گذشته است یا اینکه او موسی اسلام است و آمده است که فرعون کافر را از سرزمین خود براند». ببینید این شخص نه مسلمان است و نه کسی هست که عاشق امام باشد، یک بار امام را دیده است اینطور حضرت امام را توصیف می کند. این شخصیت با عزت امام هست کسی که در مسیر جبهه حق قرار گرفت، خدا او را عزیز می کند.

شهادای عزیز و بزرگوار ما چطور امروز عزیز شده اند؟! کسی آنها را نمی شناخت و خدا به آنها لطف کرد و آنها را پذیرفت و آنها به عزت رسیدند.

امروز مقام معظم رهبری چه عزتی دارند، کوفی عنان می گوید من با دیدن او تمام شخصیت هایی که تا به حال دیده بودم را فراموش کردم. پوتین، می گوید من احساس کردم که با دیدن او حضرت مسیح را دیدم. این عزت را خداوند به کسی می دهد که در مسیر جبهه حق قرار بگیرد.

رفتارسازی :

عزت در قطع وابستگی از کفار است همانطور که در قرآن می فرماید:

الذین يتخذون الكافرين اولياء من دون المؤمنين ا يبتغون عندهم العزة فان العزة لله جميعا^{۱۹}

منافقان را بشارت ده که برایشان عذابی دردناک است. آنان که کافران را به جای مؤمنان، سرپرست و دوست خود می‌گیرند، آیا عزت را نزد آنان می‌جویند؟ همانا عزت به تمامی از آن خداست. در آبان ماه سال ۱۳۵۸ که فرستاده ویژه کارتر به ایران آمد. وقتی حضرت امام رحمت الله علیه متوجه شدند، هنوز هواپیمایشان روی زمین ننشسته بود که امام پیام دادند هیچ کس اجازه ندارد با او دیدار یا ملاقات داشته باشد و هواپیمای او هم اجازه ندارد بنشیند.

تنها نامه امام که بدون بسم الله الرحمن الرحيم شروع می‌شود همین نامه است، که شاید برگرفته از سوره مبارکه توبه باشد که انسان در مقابل دشمن رحم و رحمانیت ندارد. این عزت است. هر کشوری و هر شخصی به آمریکا تکیه کرد ذلیل شد نمونه آن اوکراین است یا لیبی است یا ایران قبل از انقلاب است.

ما قبل از انقلاب وابستگی شدیدی به آمریکا داشتیم ولی هیچ وقت عزت نداشتیم چرا که ۵۰ هزار مستشار آمریکایی در ایران بودند که هرکاری می‌کردند و کسی جرات نداشت نطق بکشد چون قانونی مصوب کرده بودند به نام کاپیتلاسیون که تمام آنها را

^{۱۹} نساء ۱۳۹

مصونیت می داد و حتی کار را به جایی رساندند که به سربازان خود حق توحش می دادند چون بین ایرانی ها زندگی می کردند و اینقدر آش شور شده بود که هویدا می گه یادم نمی رود که سردر باشگاه اهواز نوشته بود ورود ایرانی و سگ ممنوع

ذکر مصیبت :

یاری دادن دین خدا و تحمل مشقت ها در راه یاری دادن ولی خدا، توفیقی است که خداوند نصیب افرادی می گرداند که خواهان آن باشند و

منشأ این خواستن، معرفتی است که انسان نسبت به خدا و حجت خدا؛ پیدا می کند و منجر به محبت و عشق به آنها می گردد لذا سفارش شده در دعاها هم معرفت نسبت به خدا و حجت خدا را بخواهیم؛ اللهم عرفنی نفسک...عرفنی حجتک...، و هم توفیق طاعت، خدمت و شهادت در رکاب امام زمانمان را.

در روایتی، امام باقر علیه السلام توصیه می فرمایند که عزاداران حسینی نسبت به همدیگر در هنگام تسلیت و تعزیت، خونخواهی سیدالشهدا علیه السلام در رکاب امام زمان عج را برای یکدیگر از خدا بخواهند

و اینگونه بهم بگویند: ...و جَعَلْنَا وِإِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بَثَارَهُ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَام.^{۲۰}

^{۲۰} مصباح المتجهد ص ۷۷۲

خدا ما و شما را از کسانی قرار دهد که در کنار ولیّ دم او، امام مهدی از خاندان محمد علیهم السلام ، به خونخواهی او بر می خیزند.

امشب بریم در خانه آقا زاده ی ۱۱ ساله ی امام حسن مجتبی علیه السلام، عبدالله بن الحسن علیه السلام که معرفت به امام و عشق به یاری دادن عمو و مولایش، اباعبدالله الحسین علیه السلام در وجودش موج می زد

این کیست از خورشید، مولا، ماهر و تر
بی تاب تر، عاشق تر، عبدالله و تر

می گفت من دست از حسینم برندارم
الا شود بازویم از خون وضو، تر

می گفت ای شمشیرها دستم مگیرید
مرگ ار جگر دارد بیاید روبه روتر!

می گفت و با دست عمویش عهد می بست
چشم زمین از حسرت این گفتگو، تر

وای آن گلوی ناز، سیراب عطش بود
شد عاقبت از دست آن صاحب سبو، تر

یعنی اگرچه عبدالله تشنه بود اما بیشتر از آب، آبرو از آبرودار
دو عالم می خواست، تشنه ی عشق و محبت ابی عبدالله
علیه السلام بود و لذا تا دید شمشیر روی سر عمو حسینش گرفتن،
آبروی دو عالم، غریب و تنها تو گودال افتاده، تاب نیاورد بلافاصله
خودش رو رسوند کنار عمو،

دستشو حائل کرد تا شمشیر عدو به ابی عبدالله نخوره،
در عالم ای شمشیرها پیدا نکردید
آیا کسی نزد خدا با آبروتر؟

اما نانجیب رحم نکرد، چنان شمشیرشو پایین آورد و به دست
عبدالله زد که دستش به پوست آویزان شد
ناله عبدالله بلندشد: یاعماه! ای عمو به دادم برس.
حسین، عبدالله را بغل گرفت، او را دلداری داد
اما چیزی هم نگذشت:

فرماه حرملة بن کاهل بسهم فذبَّحه
حرملة ی ملعون یه تیری به حنجر عبدالله زد که هنوز عبدالله
زنده بود، تو بغل عمو (فذبَّحه) سرشو از تن جدا کرد
ناله بزن یا حسین الا لعنة الله على القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان : سنت غربال

موضوع : عنصر اخلاص در نهضت حسینی

مناسبت : محرم (شب ششم)

مخاطب : عام

انگیزه سازی :

در تاریخ بشریت جنگ ها و انقلاب های بزرگی اتفاق افتاده است که ملیون ها انسان را به کام مرگ فرستاده و خسارات مالی فراوان را به جای گذاشته است، اما امروز اثری از آنها در اذهان باقی نیست. تنها در جنگ جهانی دوم ۵۵ میلیون انسان کشته، ۵ میلیون مفقود الاثر و ۲۰ میلیون معلول شدند. در این جنگ ۱۲ میلیون زن سقط جنین کردند، و ۳۹۰ میلیارد گلوله در زمین منفجر شد، اما از این فجایع بزرگ انسانی اثر قابل ملاحظه ی باقی نمانده است و تنها نام آن را باید در آینه تاریخ جستجو کرد. تنها یک انقلاب در تاریخ بشر ماندگار شد که در یک طرف قضیه نمونه کامل انسانیت، سمبل مبارزه بر ضد ظلم و بیداد گری فرزند برومند فاطمه زهرا (س) امام حسین(ع) قرار دارد و در طرف دیگر جرثومه فساد، انسان فرومایه و پستی مانند یزید قرار دارد. هرچند حادثه

عاشورا از لحاظ زمانی، نزدیک ظهر آغاز و تا غروب آفتاب ختم گردید و از لحاظ مکانی نیز در سر زمین عراق در منطقه ای به نام کربلا اتفاق افتاد .

اما سوال این است چه عاملی باعث ماندگاری نهضت عاشورا در طول قرون و اعصار شد ؟

هزار و چهارصد سال از این جریان گذشته هنوز هم می بینیم وقتی محرم می شود در تمام عالم غوغایی به پا می شود و برای حضرت عزاداری می کنند .

سوال این است رمز بقای کربلا چیست ؟
مهمترین عامل ماندگاری این جریان ، جوهره اخلاص در نهضت عاشوراست.

اقناع اندیشه :

درس عاشورا این است که هدف و انگیزه را در هر عملی خالص سازیم و بدانیم که از دیدگاه خدا، عمل خالص محو و نابود نمی شود. همچنین که نهضت عاشورا با گذشت زمان نه تنها کهنه و فراموش نشد، که روز به روز بر جلوه و جاذبه آن افزوده گشت و این به برکت «عنصر خلوص» بود.

حسین بن علی علیهما السلام بنده خالص خدا بود. در زیارت حرم او، به فرموده سید بن طاووس، او را اینگونه خطاب می‌کنیم: «السلام عليك يا خالصه الله»^{۲۱}

صحنه‌های جهاد و کشتن و کشته شدن در تاریخ بشری و تاریخ اسلام فراوان است، اما آنچه برخی از این صحنه‌ها را جاودانه کرده، اخلاص و رنگ الهی و خدایی داشتن است.

امام حسین علیه‌السلام در ضمن خطابه‌ای مفصل که پیش از خروج از مدینه ایراد نمود، هر گونه شائبه دنیاطلبی و ریاست‌خواهی و جنگ قدرت را رد کرد و فرمود:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا التِّمَاسًا مِنْ قُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنُرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ ...

خدایا! تو می‌دانی که آنچه از ما بود، هرگز نزاع بر سر قدرت و دنبال کالای دنیا رفتن نبود، بلکه می‌خواهیم معالم دین و نشانه‌های مکتب را نشان دهیم و با ایجاد اصلاح در جامعه، مظلومان ایمن شوند و فرائض و سنن تو اجرا شود...^{۲۲}

^{۲۱} مفاتیح الجنان، آداب حرم مطهر امام حسین، ص ۴۲۱

^{۲۲} تحف العقول، ص ۲۳۹ (انتشارات اسلامی)

نظیر این سخن در وصیتنامه‌ای بود که قبل از خروج از مدینه، برای برادرش محمد حنفیه نوشت می بینیم که می فرماید :

إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ بَطْرًا وَلَا أَشِرًّا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ
أَطْلُبُ الصَّلَاحَ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٌ أُرِيدُ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَانْتِهَى عَنِ
الْمُنْكَرِ أُسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ سِيرَةِ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ٢٣

دستگاه امام حسین علیه السلام، مشتری خلوص در عمل است. آنچه هم ریایی و متظاهران باشد و آن که با نیت آلوده، دم از این مجموعه خلوص بزند، خواه ناخواه روزی رسوا می شود.

اما در این مسیر نیز ناخالصانی بودند که از خالصان غربال شدند. در حرکت خالصانه عاشورا چه از اول و چه در مسیر راه کربلا ، ناخالصان زیادی تصفیه شدند تا حاضران در صحنه کربلا و عاشورا همه یکدست و خالص باشند. و دیدیم که از آن همه جمعیت که خود را در حرف پیرو امام می دانستند در مرحله عمل فقط هفتاد و دو تن انسان خالص باقی ماندند.

وقتی در طول راه، اوضاع کوفه و شهادت مسلم بن عقیل گزارش داده شد، جمعی از همراهان، از چپ و راست از پیرامون حضرت

٢٣ بحارالانوار، ج ٤٤، ص ٣٢٩

متفرق شدند و تنها کسانی ماندند که از مدینه همراه حضرت آمده بودند.^{۲۴}

هرثمه بن ابی مسلم، در میان راه به امام برخورد. امام انتظار یاری و همراهی از او داشت. ولی او ناامنی خانواده خود را بهانه کرد و صحنه را ترک نمود.^{۲۵}

عبیدالله بن حر جعفری هم در منزلگاه «قصر بنی مقاتل»، به فرستاده امام که او را به نصرت حق فرا می خواند، همچنین به دعوت خود امام حسین علیه السلام، که با او دیدار کرد و به یاری فراخواند، پاسخ منفی داد و از این سعادت محروم شد.^{۲۶}

طرمّاح بن عدی هم تا چند قدمی این سعادت آمده بود که توفیق همراهی نیافت

پرورش احساس :

بله عزیزان اخلاص در عمل رمز ماندگاری یک عمل هست.
کسانی که برای خدا کار کردند نه برای دیده شدن، خدا آن ها را
جلوی چشم عالمیان آورد؛

^{۲۴} وقعة الطف، ابومخنف، ص ۱۶۶

^{۲۵} موسوعة كلمات الامام الحسين، ص ۳۷۹

^{۲۶} موسوعة كلمات الامام الحسين ص ۳۶۶.

درنیشابور یک مقبره ای هست، مقبره بانوی باکرامتی به نام بی بی شطیطه. ویژگی این بی بی شطیطه اخلاص بود، موقعی که نیشابوری رفت به محضر امام کاظم علیه السلام، بی بی شطیطه یک پول بسیار کمی به نیشابوری داد و گفت این پول خمس من می شود. نیشابوری گفت آخر بین این همه پولی که من دارم می برم آخر این چه هست که من بردارم ببرم! این را برداشت و برد و ماجراهایی اتفاق افتاد و وقتی صحبت اش با امام کاظم علیه السلام تمام شد امام یک جمله ای با این مضمون فرمودند که نیشابوری تو خائن نبودی! آقا پناه بر خدا چه خیانتی؟! امانت بی بی شطیطه را به ما ندادی؟! می گوید آقا من دیگر خجالت کشیدم این پول را بخواهم بدهم، حضرت فرمودند که نه! آن پول را به ما بده، بعد حضرت یک مقدار پارچه و یک مقداری پول به او دادند و فرمودند برو این را به بی بی شطیطه بده و بگو روزی که این به دست اش رسید، نوزده روز بعد از دنیا خواهد رفت و خودم می آیم بر او نماز میخوانم. نیشابوری می گوید برگشتم و این پول را دادم و این بخشی از پارچه را دادم که امام فرموده بود بگذارد داخل کفنش، به او گفتم و روز ها را شمرد و روز نوزدهم شد و خبر آمد بی بی شطیطه از دنیا رفته است، منتظر ماندیم و دیدیم که امام برای نماز آمدند. کسی که اخلاص داشته باشد و کار را برای خدا انجام بدهد و نه برای دیده شدن، خداوند اینطور او را عزیز می کند.

شما نگاه نکنید شاگردان مکتب اهل بیت، شاگردان مکتب این خاندان این ها همه شان با اخلاص بودند. شهداء در قلّه اخلاص بودند. امام بزرگوار ما در نهایت اخلاص بود. «موقعی که توهین ها به شهید بهشتی زیاد شده بود یک بار شهید بهشتی آمد به محضر امام، امام فرمودند که آقای بهشتی وقتی می آمدی مردم بیرون چه شعاری می دادند؟ گفت آقا همه می گفتند درود بر خمینی، امام فرمودند: به خدا اگر همه مردم با هم دیگر بگویند مرگ بر خمینی به اندازه سر سوزنی در من اثر نمی گذارد».

ببینید این می شود اخلاص! یعنی نه وقتی تعریف می کند آدم ذوق بکند و نه موقعی که تخریب می کنند آدم دغ بکند، کار را باید برای خدا انسان انجام بدهد. وقتی برای خدا انجام داد خداوند دلها را به سمت او می آورد.

مقام معظّم رهبری امروز ایشان در نهایت اخلاص هستند، تولیت آستان قدس حاج آقای مروی می فرمودند: «از حوزه علمیه بارها به سمت بیت نامه می آمد که درس خارج آقا را از تلویزیون یا رادیو پخش کنیم، یک بار رفتم خدمت حضرت آقا و گفتم درخواست ها خیلی زیاد است! آقا فرمودند که آیا رادیو امکان این را دارد که درس خارج همه مراجع را پخش کند؟ گفتم نه آقا! فرمودند این که هنر نیست چون ما رهبر هستیم درس ما پخش بشود، هر وقت که رادیو این امکان را داشت که درس خارج همه ی مراجع را پخش کند، آن آخر هایش درس خارج ما را هم پخش کند».

رفتارسازی :

چه کنیم کارهایمان فقط برای خدا باشد و اخلاص در کارها داشته باشیم؟

انسان های مخلص چه ویژگی دارند ؟

جواب : انسان مخلص انتظار و توقع ستایش ندارد .

قال رسول الله (ص): مَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ^{۲۷}

هیچ بنده به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر اینکه دوست نداشته باشد که در هیچ کاری که برای خدا انجام می دهد او را بستايند.

وقتی که جشن پیروزی محور مقاومت بر داعش بود، حرم حضرت معصومه قرار بود این مراسم را برگزار بکند با سخنرانی حاج قاسم سلیمانی. قبل از مراسم از طرف حاج قاسم آمده بودند که برنامه را ببینند، یکی از مسئولین حرم گفت یک قسمتی هم داریم

^{۲۷} مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۰

تقدیر از حاج قاسم. این به گوش حاج قاسم رسید، نیامد که نیامد! اخلاص حاج قاسم او را اینقدر عزیز و محبوب عالم کرد.

آقا بعد از شهادت حاج قاسم وقتی که به خانه این شهید بزرگوار رفتند، به فرزندان حاج قاسم این جمله را گفتند: «دیدید پدرتان چه کرده بود، مردم قدر او را دانستند، این به واسطه اخلاص پدرتان بود، خدا او را عزیز کرد».

إِنَّمَا نُنْعِمُكُمْ لِرِجَالِهِ اللَّهُ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً^{۲۸}

ذکر مصیبت :

در این شب ششم محرم از اخلاص شهدای کربلا و به ویژه قاسم بن الحسن، این نوجوان ۱۳ ساله امام حسن مجتبی علیهما السلام یاد کنیم.

از آن لحظه ای که امام حسین علیه السلام حرکت خود را به سوی کربلا آغاز نمود تا شب عاشورا، خیلی ها در امتحان اخلاص، کم آوردند و به بهانه های مختلف از یاری امامشان دست کشیدند تا رسید به شب عاشورا که آخرین غربال ها باید صورت بگیرد تا

^{۲۸} انسان / ۹.

تنها کسانی برای این نهضت ماندگار حسینی بمانند که از خالص ترین افرادند

لذا امام حسین علیه السلام شب عاشورا یاران خود را جمع کرد و فرمود: وقت شهادت من فرارسیده است.

از هم اکنون همه ی شما را به اختیار خود گذاشتم و بیعت خود را از شما برداشتم. این دشمنان با من کار دارند، شما از تاریکی شب استفاده کنید و بروید بسوی شهر و دیار خودتان.^{۲۹}

اما یاران با اخلاص اباعبدالله علیه السلام که نفس کشیدن در دنیا را جز برای رضای خدا و حجت خدا نمی خواستند، قبول نکردند و هر کدام با کلامی، عشق، ارادت و وفاداری خودشان به امامشان را بیان کردند

وقتی امام حسین علیه السلام اخلاص آنها را دید که صادقانه آماده فداکاری هستند، سر نهانی را برایشان آشکار کرد و فرمود: من فردا کشته خواهم شد و همه شما که با من هستید نیز کشته خواهید شد.

به نقلی در این لحظه که حضرت بشارت شهادت یارانش را به آنها داد. قاسم بن الحسن پنداشت این افتخار از آن مردان و بزرگسالان است و شامل نوجوانان نمی شود. از این رو پرسید: آیا من هم فردا کشته خواهم شد؟

^{۲۹} سالارکریلا، ترجمه مقتل مقرر، ص ۳۴۰

امام با مهربانی پرسید: فرزندم! مرگ در نزد تو چگونه است؟
عرض کرد: اَحلی من العسل (شیرین تر از عسل)
حضرت فرمود: آری به خدا سوگند، عمو به فدایت، تو از آنان
هستی که پس از گرفتار شدت به بلایی سخت کشته خواهی شد.
۳۰

مردن به زیر پای تو اَحلی من العسل
پر پر شدن برای تو اَحلی من العسل

بی شک برای من پدری کرده ای عمو
آن طعم بوسه‌های تو اَحلی من العسل

من مثل مادرت سپر جان حیدرم
پهلوی من فدای تو اَحلی من العسل

پس می روم که از لبه ی تیغ بگذرم
پس می روم به جای تو اَحلی من العسل

۳۰ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۳۰۵ به نقل از نفس المهموم ص ۲۰۸ و مدینه المعاجز، ج ۴،

آری همین هم بود. مقتدرانه، بدون ذره ای ترس از دشمن با یه لباس ساده ای به میدان آمد

مرحوم مقرر می نویسد: وقتی امام نگاهش به قد و قامت این نوجوان افتاد و دید که آماده ی رزم شده است، دست به گردنش انداخت و گریه کرد، پس از آنکه آرام گرفت اجازه داد به میدان برود. شمشیر به دست بر دشمن حمله کرد. چیزی هم نگذشت، گرد و غبار صحنه ی جنگ فرونشست دیدند امام حسین علیه السلام کنار بدن پاره پاره و خون آلود قاسم (ع) ایستاده در حالیکه دست و پا میزنه

چقدر بر ابی عبدالله علیه السلام سخت گذشت
صدا زد: قاسم! بعدا لقوم قتلوک... از رحمت خدا دورباد مردمی
که تو را کشتند

به خدا قسم برعموی تو بسیار سخت است که از او یاری بخواهی
و نتواند جوابت بدهد یا جوابت بدهد و سودی برایت نداشته باشد

۳۱

زیباتر از همیشه در این کربلا شدی
دیدي دلم گرفته مرا مجتبی شدی

۳۱ سالارکربلا، ترجمه مقتل مقرر، ص ۴۲۶

لک زد دلم برای عمو گفتنت بگو
لک زد دلم چرا چه شده بی صدا شدی

افتاده ای به خاک و پر از زخم گشته ای
افتاده ای به خاک و پر از رد پا شدی

از پای کوبی سم اسبان عجیب نیست
ای پاره ی دلم که چنین نخ نما شدی

بر روی خاک مثل عمو قد کشیده ای؟
یا بس که تیغ خورده ای از زخم وا شدی
ناله بزن یا حسین

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان : خواب نمونی

موضوع : نقش غفلت امت در برپایی نهضت حسینی

مناسبت : محرم (شب هفتم)

مخاطب : عام

انگیزه سازی :

ربیع بن خثیم از اصحاب امیرالمومنین است. ایشان جزء زهاد ثمانیه بود. در تاریخ عبادت او کم نظیر است او مدت ۲۰ سال لب فرو بست و به جز قرآن و عبادت سخنی نگفت. او قبری در خانه خود کنده بود و مدتی در قبر می خوابید و این آیه را می خواند : " رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت " ۳۲ سپس به خود خطاب می کرد تو را برگردانیدیم پس عمل خود را از سر گیر

همین شخص وسط جنگ صفین آمد پیش امیرالمؤمنین گفت آقا: « لا لک و لا علیک » من نمی توانم تشخیص بدهم که شما حق

۳۲ مومنون ۹۹

هستید یا معاویه حق است. من را بفرستید یک جایی بروم عبادت کنم. بعد شروع کرد به عبادت کردن و عبادت های عالی ای هم انجام می داد. یک روزی آمدند و به او خبر دادند که حسین توسط یزید کشته شد. این همینطور گفت انا لله و انا الیه راجعون، بعد با خودش گفت به من چه، چرا چنین چیزی را گفتم؟! زبانی که می توانست یا الله بگوید، یا فتاح بگوید برای چه وارد این مباحث شدم؟! شهید مطهری در کتابشان می نویسند که کار به جایی رسیده بود که ربیع بن خثیم استغفار می کرد از اینکه دشمن حسین بن علی و قاتل اباعبدالله را در جایی لعن کرده است.

اقناع اندیشه :

غفلت یک بیماری هست که وقتی انسان آن را داشته باشد هیچ وقت نمی تواند به مقصد و مقصودش برسد. شما تصور کنید در رانندگی در مسیری دارید می روید و حواستان پرت بشود، چه اتفاقی می افتد؟! قرآن یکی از بزرگترین مشکل جهنمی شدن افراد را غفلت می داند

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا
وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ
بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ۳۳

خداوند در این آیه می فرماید بسیاری از جنیان و انسانها، اینها
جوری زندگی می کنند که انگار برای جهنم آفریده شده اند، چرا
[که] آنها قلب دارند اما تفقه ندارند. چشم دارند اما بصیرت ندارند.
گوش دارند اما نمی شنوند. آنها بد تر از حیوان هستند زیرا آنها
غفلت دارند.

ما سه نوع غفلت داریم :

۱- فردی

در غفلت های فردی معمولاً وقتی فرد متوجه غفلت خود میشود
امکان جبران آثار سوء آن برایش وجود دارد و اگر هم امکان جبران
نباشد آثار سوء آن فقط مختص به خود فرد است مثلاً از مهلت زمان
ثبت نام کنکور سراسری غافل شده و دیگر نخواهد توانست در آن
سال امر تحصیل خود را دنبال کند و باید منتظر کنکور سال آینده
باشد این غفلت برای یک جوان، بسیار ناراحت کننده و غم انگیز
است .

۲- اجتماعی

در این نوع غفلت ضرر حاصل از آن عاید همه افراد جامعه می شود. به طور معمول کمتر امکان جبران وجود دارد، مانند دوران چهار ساله ریاست جمهوری فردی که اصلح نیست باید طی شود گرچه با ناکارآمدیهای خود و یا وابستگی هایش به دشمن ضررهای زیادی به جامعه وارد می کند.

پرورش احساس :

در اوایل انقلاب که بنی صدر رئیس جمهور شده بود «استاندار خوزستان به مجلس رفت و به نماینده های مجلسی که طرفدار بنی صدر بودند گفت، بابا دشمن آرایش جنگی گرفته است معلوم است که می خواهد بجنگد! اینها شروع کردند به سخره گرفتن استاندار خوزستان و گفتند که شما چی فکر می کنید؟! روابط دیپلماسی و بین الملل مگر اجازه می دهد که آنها به ما حمله کنند؟! اما مثل آب خوردن حمله کردند!»

مگر چند سال پیش یک مسئولی ما نداشتیم و فیلم اش را دیده اید که یک نفر از او سوال می کند می گوید: «این توافق هسته ای که شما بستید، رئیس جمهور بعدی آمریکا اگر سر کار بیاید همه را از بین می برد، آن شخص می گوید مگر می شود؟! مگر دنیا اجازه می دهد که آمریکا از برجام خارج بشود و مثل آب خوردن خارج می شود!»

و در همین ایام همه دیدیم که در وسط مذاکرات دشمن از غفلت ما استفاده کرد و جنگ را شروع کرد که البته ما جوری جواب دادیم که دنیا انگشت به دهان ماند .

۳- تاریخی

اما چه باید کرد با خواب و غفلتی که جبرانی ندارد؟ خوابی که یکی از عوامل موثر تحقق عاشورا بود. یک غفلت بزرگ تاریخی بود .

نمونه آن توأبین بودند. این غفلت کوتاه، بازتابی به وسعت تمام تاریخ و بلکه به وسعت ابدیت دارد. غفلت آن ها که منجر به تنها ماندن امام حسین و اهل بیتش علیهم السلام درحادثه عاشورا شد چنان آثار سوئی ایجاد کرد که پس از گذشت قرن ها ، هنوز بشریت روی آسایش و آرامش به خود ندیده است زیرا گردانندگان جامعه و حاکمان ملتها افراد صالح روزگار نبوده اند و حکومت مانند یک توپ دست به دست بین افراد مستکبر و استثمارگر با روحیه طاغوتی چرخیده است. بگذریم از جریان سقیفه که بشریت از آن روز؛ روی خوش ندید.

ملتی که از دشمن خودش غافل باشد بداند سیلی سنگینی خواهد خورد. از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که می فرمایند « من نام لم یُنَم عنه » اگر شما در سنگر خوابت برد، دشمن خوابش نبرده است. اگر حواسمان پرت بشود قرار نیست که دشمن حواسش پرت بشود. در طول تاریخ چقدر امت اسلام از همین

غفلت از دشمن ضربه خورد. خیلی از افراد بودند در دوران امیر المؤمنین آدم های خوبی بودند، آدم های مؤمنی بودند، اهل نماز بودند و اهل روزه بودند و اهل حج بودند و عبادت های شبانه بسیاری انجام می دادند اما چون نسبت به دشمن بصیرت نداشتند اینها جزء ریزش های تاریخ قرار گرفتند.

سلیمان بن صرد فرمانده توابین یکی از این شخصیت های بزرگ بوده است که امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای جنگ جمل به او پیغام فرستاد از کوفه نیرو بیاورد. اما سلیمان از کوفه برای جنگ حرکت نکرد. بعد از پیروزی در جنگ جمل امیرالمومنین (علیه السلام) به کوفه آمدند. یاران امام به دست بوسی و استقبال امام آمدند. سلیمان هم اومد. اقا فرمودند سلیمان نیومدی؟ سلیمان گفت اقا من دوست دارم. پای رکاب شما هستم. شما دشمن زیاد داری. راست هم میگفت. تو تمام جنگها در رکاب امیرالمومنین (علیه السلام) بود. اقا فرمودن اما اون وقتی که ما نیازت داشتیم نیومدی ها. گفت اقا من هستم. یه جورایی گفت اقا قدر ما رو بدون. شما که زیاد یار نداری. من که قبولت دارم. از مجلس که اومد بیرون امام حسن مجتبی (علیه السلام) رو دید. گفت اقا به بابات بگو من رو شماتت نکنه. اقا که کم دشمن نداره. دو تا یار هم که مثل ما داره یه چیزی بهمون میگه. امام حسن مجتبی (علیه السلام) حرف قشنگی بهش زد. فرمودن

سلیمان بابام هر کسی رو شماتت نمیکنه . یه امیدی بهت داشت که شماتت کرد . الکی که شماتت نمیکنه . برو خوشحال باش . بعدها وقتی امام حسن مجتبی(علیه السلام) خواست صلح معاویه رو قبول کنه اون قدر داغ بود که یه حرفی هم زد به امام . یکی از کسانی که یا مظل المومنین گفت سلیمان بود . اقای سلیمان چه خبره؟ یه بار عقب میفتی یه بار جلو . زمان امام حسن مجتبی(علیه السلام) یه بار اومد به اباعبدالله الحسین(علیه السلام) گفت اقا قیام کن . امام بهش فرمود : امام داداشمه . میدونی یعنی چی؟ امامت رو میفهمی؟ وقتی امام حسن مجتبی(علیه السلام) به شهادت رسید دوباره اومد سراغ امام حسین(علیه السلام) . اقا فرمودن من به پیمان داداشم هستم . امام عوض شده مشی که عوض نشده . وقتی یزید اومد روی کار جزو اولین نویسنده های نامه بود . وقتی امام حسین اومدن کربلا و اون جا محاصره شروع شد امام یه نگاه کردن . دیدن خیلی ها اومدن اما سلیمان نیومده . نامه ای نوشت در راس نامه ی اقا بعد از محاصره ی حر ، اسم سلیمان اومده . سلیمان کجایی پس؟ دو تا نقل اومده که من به یکیش اشاره میکنیم به عمد . سلیمان میخواست بیاد . بله میخواست بیاد . داشت اماده میشد . دیگه میخواست بیاد که سر امام حسین(علیه السلام) رو آوردن تو کوفه . سلیمان ؟ تو هم جا موندی^{۳۴}

^{۳۴} برگرفته از سخنرانی استاد پناهیان

ببینید کسانی که در کوفه بودند و به یاری حسین بن علی نیامدند اینها انسانهای به ظاهر بدی که نبودند، نمازشان به راه بود، روزه شان به راه بود، کارهای عبادی شان به راه بود، اما غفلت و بی بصیرتی کارشان را به اینجا رسانید .

دینی که در مقابل دشمن نباشد آن دین اهمیتی ندارد. در دوران حکومت عثمانی سفیر بریتانیا به ترکیه امروز سفر کرد. یک دفعه دید از بالای بلندی یک نفر دارد فریاد می زند، او ترسید و رفت پشت سر کسی که کنارش بود ایستاد و گفت این دارد چه کار می کند؟! گفت دارد اذان می گوید، گفت اذان او برای حکومت ما خطرناک است؟! گفت کاری به حکومت ما ندارد! گفت پس بگذار اذان بگوید. آن دینی که برای ظالمین عالم و گردن کلفت های عالم برای زانو صفتان عالم خطر نداشته باشد این دین چه دینی شد؟! در سال ۱۳۳۰ قمری، زمانی که عالم بزرگ شیعه، شهید ثقه الاسلام میرزا علی آقای تبریزی توسط روس ها در تبریز به دار آویخته شد،

روز عاشورا بود. در همین هنگام، با فاصله ای نه چندان دور، دسته ها و گروه هایی به قمه زنی و عزاداری، به سبک خود مشغول بودند.

تعدادی از حامیان ثقه الاسلام، به طلب یاری نزد عزاداران شتافتند و گفتند: شما بر مظلومیت امام اشک می ریزید و حتی از فرط ناراحتی قمه می زنید و می گوئید ای کاش در کربلا بودیم و از

امام دفاع می کردیم و در رکاب امام به شهادت می رسیدیم. حال موقعیتی پیش آمده، بیایید و نگذارید گلویی دیگر را به ناحق خفه کنند. شما بیش از دو سه هزار نفر هستید درحالی که تعداد روس ها از صد نفر تجاوز نمی کند، حتما بر آنها غلبه خواهید کرد. اما سر گروه قمه زنان به درخواست حامیان ثقه الاسلام پاسخ منفی داد و گفت: آنها تفنگ دارند و آدم را می کشند... [قمه زنی سنت یا بدعت: ص ۱۲۶]

دینی که هیچ خطری برای دشمن نداشته باشد اوج غفلت است. اوج دین داری سکولار است و این فایده ای ندارد. اتفاقا این دین داری خیلی برای دشمن شیرین هست و انسان را سرگرم می کند. پس بحثی که عرض شد خدمت شما بحث غفلت بود خصوصا غفلت امت اسلام از دشمن که ۱۴۰۰ سال است بارها و بارها باعث شده است که این امت اسلام از این غفلت سیلی بخورد.

رفتارسازی :

حال چه کنیم خواب نماییم ؟ چه کار کنیم مثل مردم کوفه گرفتار غفلت نشویم ؟
رمز خواب نماندن اطاعت از ولی خداست اگر ما مردم بدانیم باید اطاعت پذیری از ولی خدا داشته باشیم هیچ موقع گرفتار غفلت نمی شویم

امام حسین علیه السلام نائب خود مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد ولی مردم در هنگامه دفاع از نائب امامشان خواب ماندند و غفلت نمودند لذا حتی مجبور شدند برای نجات جانشان به کربلا بیایند و در سپاه دشمن قرار بگیرند.

خدا رحمت کند شهید محراب آیت الله صدوقی از جبهه برگشته بود، بسیار خسته و مریض حال وارد منزل پسرش در تهران شد و گفت: تصمیم دارم ۱۵ روز استراحت کنم. فردای آن روز در جماران خدمت امام قدس سره رسید، امام پرسید: شما کی به یزد برمی گردید؟ ایشان گفت: امروز، فردا. در حیاط منزل، فرزندش گفت: پدرجان! شما گفتید ۱۵ روز می مانم! فرمود: بنا داشتیم ۱۵ روز بمانم، اما از سؤال امام فهمیدم که می گوید برگرد یزد، لذا اطاعت از ولی امر می کنم.

همچنین نقل شده که حضرت آیت الله شهید مدنی وقتی از حضرت امام خمینی حکم امامت جمعه گئی تبریز را می گیرد، به راننده می گوید برویم! راننده می گوید: آقا الان که شب است؟ شهید مدنی می گوید: «می ترسم شب بمیرم و حکم امام را اجرا نکرده باشم».

ذکر مصیبت :

در تاریخ بیان شده است که امام حسین علیه السلام در ساعات آخر عمر مبارک خویش، بازدیدهایی از خیمه های اصحاب و بانوان داشت و نیز به خیمه فرزند عزیز خود، امام زین العابدین علیه السلام آمد تا حال او را از نزدیک پرسد که ایشان در آن هنگام، بیمار بود و حضرت زینب علیها السلام از او پرستاری می کرد. امام علی بن الحسین به عمه مکرم خود، حضرت زینب تکیه داده، نشست تا با پدر بزرگوار خود گفت و گو کند. امام حسین از وضع بیماری ایشان پرسید و او خدای را حمد و ستایش کرد. آن گاه به پدر بزرگوار خود عرض کرد: «امروز کار شما با این منافقان به کجا رسید؟». امام حسین علیه السلام در پاسخ فرمود:

«یا ولدی! قد استحوذ علیهم الشیطان فانسأهم ذکر الله»؛

یعنی ای فرزندم! شیطان بر آنان غلبه یافت و خدا را از یاد آنان برد. دیگر نه از خدا ترس دارند و نه به یاد اویند».

آن گاه فرمود: «جنگ بین ما و آنان چنان در گرفت که خون از ما و آنان بر زمین جاری گردید». ۳۵

امام حسین علیه السلام می توانست در مقام بیان و شرح اوضاع و احوال و نیز انحراف مردم و بدی های آنان بگوید: اینان مردمی بی

۳۵ «موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۴۸۵»

توجهند، گروهی بد و ناپاکند، جماعتی ستم پیشه اند، فریب دستگاه آل امیه را خورده‌اند، از قتل و آدم‌کشی باک ندارند و ...؛ اما به جای چنین جمله‌هایی به قرائت این آیه کریمه قرآن اکتفا کرد که می‌فرماید: «إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ»

این غفلت از یاد خدا به جایی می‌رسد که حتی انسان ارزش‌های وجودی‌اش و فطرت پاکش را هم فراموش می‌کند بنابراین حاضر می‌شود دستش را به خون طفل بی‌گناهی همچون طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام هم آلوده کند

امشب بریم در خانه‌ی طفل شیرخوار سیدالشهدا علیه السلام که سند مظلومیت حضرت هست
السلام علی الطفل الرضیع، المرمی الصریع، المذبوح بالسهم فی حجرِ أبیه

بین به این و به آن رو زدم نشد بابا
که بر زمین و زمان رو زدم نشد بابا

بخاطر تو به ناکس بخاطر تو به نامرد
به شمر تا به سنان رو زدم نشد بابا

بقدر این کف دست آب هم نمی‌خواهی
برای کمتر از آن رو زدم نشد بابا

برای آنکه مرا حرمله زَنَد نه تو را
به او به تیر و کمان رو زدم نشد بابا

مقابلِ من و تو آب را به اسبش داد
چقدر پیشِ همان رو زدم نشد بابا

بیا که پیر و جوانِ سپاه می خندند
علی به پیر و جوان رو زدم نشد بابا

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان : تا پای جان

موضوع : صبر و استقامت در نهضت حسینی

مناسبت : محرم (شب هشتم)

مخاطب : عام

انگیزه سازی :

هنگامی که کاروان امام حسین علیه السلام در مسیر خود به سوی کوفه به منزلگاه حاجز رسید، نامه ای به مردم کوفه نوشتند و آن را به قیس مسهر صیداوی داد و او را به سوی کوفه فرستاد. قیس با شتاب به سوی کوفه حرکت نمود ولی در قادسیه حصین پسر نمیر - که آن سامان را تحت کنترل داشت - او را دستگیر کرد، خواست او را تفتیش کند قیس نامه امام حسین را پاره کرد و پراکنده نمود.

حصین او را نزد ابن زیاد فرستاد. وقتی که قیس به نزد ابن زیاد وارد شد. ابن زیاد پرسید: تو کیستی ؟ قیس پاسخ داد: من یکی از شیعیان امیرمؤمنان علی علیه السلام و فرزندان او هستم.

ابن زیاد: چرا نامه را پاره کردی ؟

قیس : تا ندانی که در نامه چه نوشته شده است.

ابن زیاد: نامه را چه کسی برای چه شخصی نوشته است ؟

قیس : نامه از امام حسین علیه السلام به جمعیتی از مردم کوفه بود که نام آنها را نمی دانم. ابن زیاد خشمگین شد و گفت : هرگز از تو دست برنمی دارم مگر این که نام آنها را که نامه برایشان فرستاده شده بگویی ، یا بالای منبر بروی و بر حسین و پدر و برادرش لعن بگویی و گرنه قطعه قطعه ات خواهم کرد. قیس گفت : نام های آنان را نخواهم گفت . ولی برای لعن کردن حاضرم. قیس بالای منبر رفت ، پس از حمد و ثنا و درود بر خاندان پیامبر و لعن بر ابن زیاد و بنی امیه گفت : مردم کوفه ! من سفیر امام حسین علیه السلام به سوی شما هستم ، کاروان امام علیه السلام را در منزلگاه حجاز گذاشتم دعوت او را اجابت کنید! زیاد آنچنان غضبناک شد دستور داد قیس را بالای دارالعماره برده و از همانجا به زمین انداختند و استخوانهای بدنش خورد شد. اندکی رمق داشت یکی از دژخیمان ابن زیاد به نام عبدالملک پسر عمیر سرش را از بدن جدا کرد و بدین گونه قیس به شهادت رسید .

اقناع اندیشه :

یکی از بزرگترین درس های عاشورا برای تمام عالم ؛ درس استقامت در راه حق است.

در نهضت عاشورا هم خود حضرت سیدالشهداء علیه السلام و هم اصحاب و یاران حضرت و هم اسرای اهل بیت چنان صبر و استقامتی از خود نشان دادند که در تاریخ بی نظیر است .

آنچه حماسه کربلا را به اوج ماندگاری و تاثیرگذاری و فتح معنوی رساند، روحیه مقاومت امام حسین علیه السلام و یاران و همراهان او بود. امام از آغاز، نیروهایی را به همراهی طلبید که مقاوم باشند. در یکی از منزلگاه‌های میان راه فرمود: «ایها الناس! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْإِسْنَةِ فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيَنْصَرِفْ عَنَّا.» (۱) ای مردم! هر کدام از شما که تحمل تیزی شمشیر و زخم و ضربت نیزه‌ها را دارد همراه ما بماند، و الا باز گردد! یکی از شهیدان کربلا محمد بن بشر حضرمی است ، شب عاشورا به او خبر رسید که پسر در مرز ری ، به اسارت دشمن در آمده است محمد گفت : پاداش مصیبت پسر و خودم را از درگاه خدا می طلبم . امام حسین (ع) سخن او را شنید و به او فرمود: خدا تو را رحمت کند، من بیعت خود را از تو برداشتم ، برو برای آزادی پسر ، کوشش کن . محمد بن بشر گفت : اکلتنی السباع حیّا ان فارقتک درندگان مرا زنده بخورند اگر از تو جدا گردم امام حسین (ع) چند لباس که از برد یمانی بود و هزار دینار قیمت داشت ، به او داد و فرمود: این لباس را به پسر دیگری بده ، تا با دادن این لباسها به دشمن (به عنوان فداء) برادرش را از اسارت

دشمن، آزاد سازد. به این ترتیب محمد با اینکه راه عذری برایش پیدا شد، استواری و وفاداری خود را اظهار نمود و ثابت قدم ماند.

شعار ایستادگی در خطبه‌های امام و رجزهای آن حضرت و دیگر شهداء دیده می‌شود. از سفارش‌های اکید امام به هم‌رزمان و خواهر خویش و دیگر زن‌ها و دختران حاضر در صحنه، به ویژه در مرحله پس از شهادت، موضوع صبر بود. روز عاشورا، در خطبه‌ای به یاران خویش فرمود: «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ! فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ» صبر و مقاومت کنید، ای بزرگ زادگان! چرا که مرگ، تنها یکی است که شما را از رنج و سختی عبور می‌دهد و به سوی بهشت گسترده و نعمت‌های همیشگی می‌رساند.

آری! توصیف استقامت شهیدان کربلا در زبان قلم و سخن و بیان نمی‌گنجد، آن بزرگ مردان تاریخ درخشیدند و روح ایستادگی و استقامت را به شاگردان کلاس عاشورا آموختند.

زهیر بن قین نیز خطاب به امام علیه السلام عرض کرد:

سَمِعْنَا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَالَتَكَ

ای پسر رسول خدا کلامت را شنیدیم،

وَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ

اگر دنیا برای ما باقی بود و ما در آن جاودان بودیم از تو دست
نمی کشیدیم و در دفاع از تو جان می باختیم .^{۳۶}

پرورش احساس :

بزرگان ما چه سختی هایی کشیدند که امروز این دین به این
صورت به دست ما رسید. مبلّغ دین باید استقامت داشته باشد. با
یک تهمت و با یک شایعه نباید دست از تبلیغ اش بردارد.
نماینده آیه الله بروجردی به یک شهری برای تبلیغ رفت. این
شهر خیلی شهر فاسدی بود، یک گروهی بودند اینها انواع و اقسام
فساد ها را انجام می دادند. از زمانی که این روحانی آنجا برای تبلیغ
آمده بود و تبلیغ می کرد، کم کم بازار آنها کساد شد، مردم به
مسجد می آمدند، اینها دیدند اینطور که نمی شود، شروع کردند
به شایعه درست کردن برای این روحانی، یک روز می گفتند که
ایشان از ما مشروب می گیرد، یک روز یکی می گفت این خودش
وضو نمی گیرد وقتی نماز می خواند، یکی می گفت فلان فساد رو
انجام می دهد، وقتی که اتهامات بسیار زیاد شده بود، یک روزی
ایشان به مردم گفت مردم! همه بیایید مسجد من کار دارم. این لات
ها گفتند که خوب است دیگر حاج آقا می خواهد برود، ایشان بالای

^{۳۶} مقتل الحسین علیه السلام: مرقم، ص ۲۰۰

منبر رفت و گفت مردم اگر شنیدید من مشروب می خورم باور کنید!
اگر شنیدید من نماز نمی خوانم باور کنید! اگر شنیدید من همه
فساد ها را انجام می دهم باور کنید! فقط یک چیز را باور نکنید،
آن هم اینکه من از اینجا رفته ام و من اینجا هستم و تبلیغ ام را
انجام می دهم. این می شود استقامت در دین.

شما در طول تاریخ ببینید پیامبران بزرگ الهی چه سختی ها
کشیدند. حضرت نوح ۹۵۰ سال قبل از طوفان ایشان تبلیغ دین
انجام می دهد. حدود هشتاد نفر فقط به ایشان ایمان می آورند،
اینقدر حضرت نوح را کتک می زدند که بعضی وقتها فکر می کردند
که نوع از دنیا رفته است. اینها اینطور سختی می دیدند.

حضرت ابراهیم چه سختی ای دید، سایر پیامبر ها چه سختی
هایی دیدند، پیامبر مکرّم اسلام و ائمه بزرگوار معصومین چقدر
سختی دیدند برای اینکه پرچم دین برافراشته بماند. در صدر اسلام
کسانی که مسلمان شده بودند را تا می توانستند شکنجه می دادند.
پدر جناب عمّار یعنی حضرت یاسر و حضرت سمیه را چطور
شکنجه می دادند! ابوجهل آنها را برهنه می کرد و روی داغ ترین
ریگ ها می گذاشت بدنشان سوراخ می شد، آهن روی بدن آنها
می گذاشت، اینها زنده زنده داشتند کباب می شدند! اینقدر یاسر
را شکنجه کردند که زیر شکنجه به فیجع ترین صورت به شهادت
رسید، آن موقع همسرش را آوردند و یک پایش را به یک شتر
بستند و پای دیگرش را به شتر دیگری و اینطور ایشان را شکنجه

دادند آخر هم ابوجهل خنجرش را در آورد و پدید به سمت این خانم و ایشان را قطعه قطعه کرد. برای اینکه این دین به دست ما برسد سختی ها کشیده اند. امروز برخی دوست دارند دین دار باشند اما حال و حوصله استقامت ندارند. اینطور نمی شود! در دوران خودمان چقدر استقامت ها دیدند. حجی را چقدر شکنجه اش کردند و قطعه قطعه کردند این شخص را اما دست از اصول اش برنداشت.

دو سال پیش شهید آرمان علی وردی را فتنه گران در خیابان گرفتند و اینقدر او را زدند و شکنجه اش کردند که خودشان خسته شدند و رهایش کردند، وقتی گروه دوم آمد دید این هنوز زنده است، گفتند یا به رهبری توهین کن و فحش بده یا اینکه تو را می کشیم. ایشان حاضر نشد به حضرت آقا و نائب امام زمان توهین بکند و ایشان را به فجیع ترین صورت به شهادت رساندند. استقامت اینطور هست، سختی ها را بسیاری از افراد اینطور دیدند. بزرگواران مقاومت و استقامت رمز پیروزی هست. هر زمانی که ما مقاومت کردیم پیروز شدیم و هر جا که روحیه مقاومت را از دست دادیم ما شکست خوردیم. شما نگاه کنید در طول این ۱۴۰۰ سال همینطوری بود. هر وقت امت اسلام جلوی دشمن سر خم کردند شکست خوردند. در واقعه دلخراش کربلا چطور بود؟! جلوی دشمن کوفیان سر خم کردند و حسین بن علی سر اش روی نی رفت!

ببینید، جلوی دشمن آدم نباید کوتاه بیاید. در جریان لوایح شش گانه شاه، آیه الله بروجردی اعتراض کردند و شاه دو نفر را

پیش آیه الله بروجردی فرستادند تا ببینند حرف آیه الله بروجردی چیست؟! آیه الله بروجردی فرمودند به شاه بگویند کاری نکند من عصایم را برداریم و تاج و تخت اش را به هم بریزم. این دو نماینده برگشتند پیش شاه و گفتند ما که نمی توانیم این جمله را به شاه بگوییم، یکی نفرشان به شاه گفت که قربان آیه الله بروجردی گفتند شاه مملکت هر صلاحی می داند همان را انجام بدهد، شاه گفت پس به ایشان بگویند سر جایش بنشینند و دیگر به این مباحث دخالت نکند. نفر دوم گفت اگر راست اش را بخواهید ما رویمان نشد که بگوییم آیه الله بروجردی این را فرمودند. راستش را بخواهید آیه الله بروجردی فرمودند کاری نکن من عصایم را روی بردارم و تاج و تخت ات را به هم بزنم. تا این جمله را به شاه گفتند، شاه گفت بروید به آیه الله بروجردی بگویند من مقلد ایشان هستم و هرچه که ایشان صلاح بدانند. ببینید هر کجا که ما در مقابل دشمن کوتاه بیاییم، دشمن کوتاه نیامده است!

امروز شما دارید می بینید که محور مقاومت چطور در مقابل دشمنان سلحشوری به خرج می دهد و مقاومت می کند، سختی می بیند و رنج می بیند و شهادت می بیند، تشنگی می بیند، اما این مقاومت پیروزی به همراه خواهد داشت. این وعده قطعی خداوند هست. جمهوری اسلامی اگر در این بیست سال مقاومت نمی کرد امروز اثری از ایران باقی نمانده بود.

سال ۲۰۰۰ آمریکا یک نقشه ای با عنوان خاورمیانه جدید طراحی کرد. کشور های منطقه همه قطعه قطعه می شدند. ایران، عراق، سوریه، لبنان، سودان، سومالی، لیبی، همه کشور های منطقه قرار بود تا سال ۲۰۲۰ قطعه قطعه بشوند، آمریکا برای خاورمیانه جدید، ۷ هزار میلیارد دلار هزینه کرد! می دانید ۷ هزار میلیارد دلار چقدر هست؟! کل در آمد نفتی ایران از زمان اکتشاف نفت تا الان ۱۵۰۰ میلیارد دلار است اما آمریکا ۷ هزار میلیارد دلار فقط در این بیست سال در منطقه هزینه کرده است برای اینکه خاورمیانه جدید شکل بگیرد، هر چه که توانست فتنه انگیزی کرد، به عراق حمله کرد، حمله کرد به جنگ ۳۳ روزه، جنگ ۱۱ روزه، تربیت داعش، تربیت القاعده، تجزیه کشورهای مختلف، فتنه انگیزی در کشور های مختلف، همه این ها را انجام داد، ایران برای اینکه نقشه خاورمیانه جدید آمریکا را از بین ببرد او هم ورود پیدا کرد، ایران چقدر هزینه کرد؟! خود ترامپ در پیام نوروزی سال ۱۳۹۷ش به مردم ایران گفت حکومت شما تا به امروز ۱۶ میلیارد دلار در منطقه هزینه کرده است، اینکه معلوم هست که دروغ است اما میگوییم راست هست، ما ۱۶ میلیارد، آمریکا ۷ هزار میلیارد دلار هزینه کرده است. شانزده میلیارد کجا هفت هزار میلیارد دلار کجا!

سال ۲۰۲۰ تمام شد، خاورمیانه جدید با قرائت آمریکا شکل گرفت یا با قرائت جمهوری اسلامی؟! به قدری این مقاومت پرمفعت هست که برایان کتس مدیر وقت میز سوریه در دفتر وزیر

دفاع آمریکا این جمله را بیان می کند و می گوید: «ایران آهسته اما پیوسته محور مقاومت خود را از طریق حزب الله و رژیم سوریه به یک اتحاد منطقه ای تبدیل کرده است که دامنه آن از عراق تا یمن کشیده شده است، گروه هایی مانند حزب الله و حوثی ها و حشد الشعبی را می توان یک ناتوی مقاومت نام گذاری کرد که رد پای اعضایش در سراسر منطقه دیده می شود، واقعیت این هست که سرمایه گذاری ایران به شدت پر بازده و پر منفعت بوده است».

رفتارسازی :

حال چه کنیم بتوانیم در برابر طوفان بلاها و گرفتاری ها و دشمنی ها استقامت کنیم ؟

بهترین راه استقامت ، تقویت ایمان است .

چطور ؟ با انجام واجبات و ترک محرمات

وقتی از آیت الله بهجت (ره) سوال می کردند برای قرب الهی چه کنیم ؟ همین را می فرمود .

اگر می بینی شهدا و یاران جبهه ی حق صبر و استقامت دارند مهمترین دلیل آن ایمان است ، آنها کسانی بودند که با تلاوت قرآن و نماز شب و انجام واجبات و ترک محرمات ایمان و باور خود را تقویت کردند .

یکی از کسانی که معروف شد به اعجوبه جنگ شهید علی اکبر جزئی بود یه جوان ۲۳ ساله اصفهانی بود که اینقدر شجاع بود که

وقتی ضد انقلاب دستگیرش کرد و انداختش در زندان دولّو توانست از این زندان فرار کنه کسانی که فضای جنگ را می شناسند می دانند تصور فرار از این زندان هم وجود نداشت ولی علی اکبر فرار کرد

شب عملیات فتح المبین رفیقش می گه وارد کانالی شدیم که بریم خط دشمن را بشکنیم دیدم تیربارچی عراقی اول کانال ایستاده و فقط داره شلیک می کنه بچه ها داشتند قتل و عام می شدند که یکباره دیدیم علی اکبر جزی یک تیری به شکمش خورد رودهاش ریخته بود بیرون گفتیم خوشا بحالت تو ماموریتت را انجام دادی برگرد ، اما اونی که مانع همه شده بود تیربارچی عراقی بود اما به یک دفعه دیدیم علی اکبر جزی خودش را سینه خیز بدون اینکه دیده بشه رسوند به تیربارچی بعثی سر تیربار را گرفت بالا بچه ها از فرصت استفاده کردند و خط دشمن شکسته شد و عملیات شد فتح المبین یکی از موفق ترین عملیات های دفاع مقدس که تقریبا ما به همه اهداف خود رسیدیم و ۲۵۰۰ کیلومتر خاک ما آزاد شد فردا صبح در راه برگشت رسیدیم به پیکر علی اکبر؛ آقای احمدیان می گفت دیدیم دست ها به لوله تیربار چسبیده شده و تا میج جزغاله شده بود لذا معرف شده به شهید دست زغالی

رفقا با اینکه شکمش پاره بود دستش سوخت دست از استقامت نکشید تا بچه ها خط را بشکنند

ذکر مصیبت :

از زمزمه‌های عرفانی خود آن حضرت در واپسین دم حیات نیز که بر زمین افتاده بود، همین صبر بر قضای الهی به گوش می‌رسید: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ، لَا إِلَهَ سِوَاكَ... صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ.» کسی که صبر داشته باشد، هم تحمل درد و مصیبتش بیشتر می‌شود و هم به دیگران روحیه می‌دهد.

لذا در روز عاشورا، حضرت علی اکبر را به تحمل و مقاومت در برابر تشنگی فرا خواند «اصْبِرْ يَا حَبِيبِي ...»

علی اکبر امام حسین علیهما السلام نیز مصداق بارز کسی است که استقامت در راه حق را به ما نشان می‌دهد.

با وجود اینکه یک جوان است می‌تواند آرزوهای مختلفی در دنیا داشته باشد اما اولاً حواسش هست از مسیر حق جدا نشود و دوماً سختی در راه حق را به جان می‌خرد

در مسیر کربلا، امام حسین علیه السلام که رسیدن به منزل ثعلبیه اندکی خوابش برد، بیدار شد درحالی که گریه می‌کرد

علی اکبر پرسید: باباجان! چه شده است؟

حضرت فرمود: در خواب دیدم کسی ندا داد: یا حسین! انکم

تسرعون والمنایا تسرع بکم الی الجنة

شما با شتاب پیش می‌روید و مرگ هم با شتاب شما را به بهشت

رهنمون می‌کند. فهمیدم عمر ما فرا رسیده است.

علی اکبر عرضه داشت: یا اُبه! اُولسنا علی الحق؟ پدرجان! مگر ما بر حق نیستیم؟

امام فرمود: بله پسر جانم! سپس علی اکبر عرضه داشت: یا اُبه! اذا لا ابالی بالموت. یعنی اگر در مسیر حق هستیم دیگر مهم نیست چه اتفاقی قرار بیافتد، مهم اینه که تا آخر در مسیر حق استقامت کنیم

روز عاشورا هم تا آخرین نفس پای اعتقادش ایستاد و اولین نفر از بنی هاشم بود که آمد اجازه میدان گرفت

ابی عبدالله هم بی معطلی اجازه ی میدان داد اما یه نگاهی به قد و بالای جانش انداخت، نَظَرَ آيِسٍ مِنْهُ وَ ارْخَى عَيْنَهُ وَ بَكَى
بعد فرمود: اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ غُلَامٌ اَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ

یعنی خدایا شاهد باش چه جوانی به جنگ با این مردم می رود، کسی که شبیه ترین مردم خلقا و خلقا و منطقا به پیامبر توست...

می رود بر لبه تیغ قدم بردارد

درد را یک تنه از دوش حرم بردارد

پسری با دل پر خون به دل دریا زد

پشت پا بر همه خوب و بد دنیا زد...

در دل سنگ دلان قصد شکفتن دارد

پسری جای زره آینه بر تن دارد...

مثل بابای خود، اول همه را موعظه کرد
لافتی خواند و به شمشیرِ سخن، معجزه کرد

آی لشکر، منم اینک پسر بدر و حنین
پسر سوره الفجر، «علی بن حسین»

چه خیالات محالیست که در سر دارید
دست از ریختن خون خدا بردارید

گرچه در معرکه کرب و بلا حق تنهاست
باکی از کشته شدن نیست، اگر حق با ماست

علی اکبر آمد به میدان، جنگ نمایانی کرد. اما خیلی خسته و
تشنه شده بود، گویا احساس کرد باید برگرده با نگاه به پدر، نیرویی
دوباره بگیرد

لذا آمد کنار بابا، عرضه داشت: ای پدر! تشنه ام...
حضرت فرمود: اندکی دیگر صبر کن و بجنگ به زودی جدت را
ملاقات میکنی، به دستش سیراب می شوی.

انگار علی اکبر، جان تازه ای گرفت، برگشت و جنگ عظیمی کرد.

اما یه وقتم صدایش بلندشد: پدرجان! علیک منی السلام ،
پدرجان! منم رفتم خداحافظ

ابی عبدالله بلافاصله خودش را رساند به بالین علی اکبرش اما
دیگه تو زانوهای رمق نمانده، هرچه صدا می زند: علی! علی! ...
جوابی نمی شنود، دلش آرام نمی شود، خم شد صورت به صورت
جوانش گذاشت

بر نمی خیزد و برخاسته آه پدرش
و گره خورده نگاهش به نگاه پدرش...

ناله بزن: یا حسین
آه است به روی لب عالم، آه است
هنگام وداع سخت مهر و ماه است

این اشک حسین بر علی اکبر نیست
بر پیکر صدچاکِ رسول الله است

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان : تلسکوپی نگاه کن

موضوع : بصیرت و دشمن شناسی در نهضت حسینی

مناسبت : محرم (شب نهم)

مخاطب : عام

انگیزه سازی :

یکی از شهدای نازنین کربلا پیرمردی است از طائفه بنی اسد، او اهل کوفه و از اصحاب رسول خدا بود و در جنگ های صفین، نهروان و جمل در رکاب امیرالمومنین علی (ع) بود و از اصحاب خاص ایشان به شمار می رفت. از علمداران حضرت شمرده می شد و حضرت علی او را از اتفاقات آینده آگاه کرده بود. در نهضت مسلم در کوفه از کسانی بود که برای گرفتن بیعت با او بسیار همکاری می کرد و از سران شیعه در کوفه بود.

او تنها شخصیتی است که امام حسین علیه السلام برای شخص او به تنهایی نامه نوشت و او را در نامه فقیه نامید (من الحسین بن علی الی رجل فقیه) و برای یاری به کربلا دعوت کرد . آری او پیرمرد کربلا حبیب بن مظاهر بود ، وقتی نامه حضرت به او رسید ، آن را بوسید و بر چشم گذاشت و شبانه خودش را به کربلا رسانید.

امام حسین (ع) در کربلا او را فرمانده جناح چپ لشکر قرار داد .
یکی از علمای بزرگ حبیب بن مظاهر را در خواب دید که در غرفه
های بهشتی به انواع نعمت های پروردگار متنعم است پس از عرض
ارادت به ایشان عرض کرد ای حبیب چگونه شکر این نعمت را ادا می
کنی که در جوانی در خدمت پیامبر (ص) بودی و در پیری موی سفید
خود را در راه یاری فرزند پیامبر به خود خضاب کردی آیا آرزوی
دیگری هم داری؟

حبیب فرمود آرزو دارم به دنیا برگردم و در جمله عزاداران امام
حسین داخل شوم زیرا از سید دو عالم شنید که فرمود: هرکس در
مجلس عزای فرزندان حسین از روی معرفت اشک بریزد خداوند کریم
ثواب صد شهید به او عطا فرماید و درجات او را در بهشت بیفزاید.^{۳۷}
این پیرمرد عارف و شجاع کربلا هنگام جنگ رجزی خوانده که
انصافا شنیدنی است و همه ی این مطالب را گفتم که این مطلب را
بیان کنم .

او وقتی به میدان آمد با صدای بلند و رسا هم خود را معرفی کرد
و هم دشمن را

فارس هیجاء و حرب

سعر

أنا حبیب و ابی مظاهر

^{۳۷} ص ۳۵ آثار و برکات امام حسین

ص ۹۴ صاحب رحمت به نقل از زندگانی حبیب بن مظاهر / ۵۶

و نحن أوفى منكم وأصبر
و نحن أعلى حجة و
لهمر...
أنتم أعدّ عدّة و أكثر
و انتم عند الوفاء أغدر

یعنی من حبیبم و پدرم مظهر می باشد. من شہسوار کار زاری
هستم که آتش آن شعله‌ور شود ۲- شما از نظر تعداد بیشترید ولی
ما از لحاظ حجت و دلیل عالیت و ظاهر تریم ۳- شما در موقع
وفاداری بی وفائید ولی ما با وفا و برای حق صبور تریم.^{۳۸}

اقناع اندیشه :

اینکه حبیب بن مظاهر دشمن را اغدر و بسیار فریبکار معرفی می
کند نشان از بصیرت و دشمن شناسی بالای اوست که واقعا خوب
فهمیده طرف مقابلش چه صفات و ویژگی هایی دارد .

دشمن بسیار فریبکار است و این را مومن حقیقی می فهمد ولی
کسی که نمی فهمد باید تجربه کند به عنوان نمونه بنا بر اقوال
مورخین، ۶۰۰۰ نفر از یاران مختار از مصعب ابن زبیر امان خواستند و
دشمن به آنها امان داد و بعد مختار را تنها گذاشتند. مصعب دستور

^{۳۸} اصل بحث بیت سوم است که نشان می دهد خوب دشمن را شناخته است لذا بیت اول و دوم را معنی نکردید هم

اشکالی ندارد

داد که همگی را گردن زده و آنها را به قتل رساندند. گفته شده که دو هزار نفر از این تعداد، عرب و چهارهزار نفر ایرانی بودند.

عزیزان یکی از خصوصیات یاران اباعبدالله این بود که دشمن را خوب شناخته بودند هم خودش را هم ویژگی هایش را هم ترندهایش را

نافع بن هلال وقتی به امام حسین می گویند " نعدی من عاداتک " من با دشمن شما دشمن هستم باید دشمن را بشناسد، که این حرف را بزند " نوالی من والاک " با دوست شما دوست هستم باید دوست را بشناسد.

تو همین ایام ابوثمame نشسته بود در مقابل خیمه های اباعبدالله یک وقت دید یک کسی دارد از طرف سپاه عمر سعد می آید عمرسعد وقتی رسید به کربلا یکی از کارهایی که کرد این بود که پیک می فرستاد افراد را می فرستاد برونند از امام حسین بپرسند می خواهد چه کار کند قصدش چی هست؟ یک کسی را پیدا کرد بهش گفت تو برو نامه هم نوشته بود از امام بپرس قصد شما چی هست هدف شما چی هست بیعت می خواهی بکنی یا می جنگی؟ این شخص وقتی آمد کثیر بن عبدالله، همان طور که از عقب می آمد امام حسین علیه السلام به ابوثمame فرمود: می شناسیش؟ گفت بله یا بن رسول الله " شرُّ اهل الارض " اگر یک آدم شرور به من بگویند معرفی کن این را معرفی می کنم.

خود اباعبدالله حسابی صفات اینها را در خطبه هایش معرفی کرد: شما حدود را تعطیل کردید فساد را آشکار کردید لقمه حرام خوردید شما دین خدا را به تعطیلی کشیدید.

خداوند در قرآن کریم ویژگی های ممتاز پیامبر مکرم اسلام و یاران با وفای ایشان را اینچنین بیان می کند: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾^{۳۹} اولین ویژگی ای را که خداوند برای آنها بیان می فرماید این هست که آنها ﴿اشدءاء علی الکفار﴾ هستند و ﴿رحماء بینهم﴾. پیامبر و یاران او ویژگی اساسی شان این هست که در مقابل دشمنان محکم می ایستند، در مقابل کفار قد علم می کنند. بعد خداوند می فرماید، ﴿تراهم رکعاً سجداً﴾ بعد اهل رکوع و سجده هستند، یعنی انسان اول باید اشدءاء علی الکفار باشد رحماء بینهم باشد بعد اهل رکوع و سجده، آن نمازی که در آن ﴿اشدءاء علی الکفار﴾ نباشد، آن نمازی که در آن ﴿رحماء بینهم﴾ نباشد، آن نماز نماز نیست!

ویژگی یاران پیامبر این هست که آنها اهل مقابله با دشمن هستند. تمام تاریخ مقابله نبرد حق و باطل بوده است از همان روز اول اگر این طرف هابیل بود آن طرف قابیل بود. اگر این طرف ابراهیم بود آن طرف نمرود بود، اگر این طرف پیامبر مکرم اسلام بود آن طرف ابوسفیان بود اگر این طرف علی بود آن طرف معاویه بود اگر این طرف

حسین بود، آن طرف یزید بود، اگر این طرف موسی بن جعفر بود، آن طرف هارون الرشید بود، اگر این طرف علی بن موسی الرضا بود آن طرف مأمون بود، اگر امروز این طرف فلسطین هست آن طرف رژیم غاصب صهیونیستی هست اگر این طرف ایران هست آن طرف آمریکا هست. همیشه نبرد خیر و شر بوده است.

پرورش احساس :

در طول تاریخ کسانی که در بصیرت و دشمن شناسی ضعیف بودند نتوانستند معصومین را یاری کنند. تشخیص نداد علی حق است یا معاویه حق است؟! چه شد؟ نیامد در رکاب علی، نتوانست تشخیص بدهد حسین حق است یا یزید حق است؟!

بزرگواران دشمن شناسی را جدی بگیریم! در نبرد خیر و شر همیشه پرچم و علم دست پیامبران و ائمه معصومین و علماء در طول تاریخ بوده است. این که امروز می بینید دشمن اینقدر با علماء مشکل دارد سر این هست که همیشه نقشه های او را علماء نقش بر آب کرده اند.

یک روزی سید شرف الدین بود که پرچم مخالفت با استعمار فرانسه را در سوریه و لبنان بلند کرد. روز دیگر میرزای شیرازی بود که با فتوای بزرگ و مهم تحریم تنباکو در مقابل استعمارگران ایستاد. یک روزی سید محمد سعید حُبُوبی بود که در مقابل استعمار انگلیس ایستاد و خودش جهاد کرد. یک روز فتوای جهاد با استعمار انگلیس

توسط آیه الله کاشف الغطاء داده شد. در دوران فتحعلی شاه قاجار این میرزا مسیح طهرانی بود که اجازه نداد این کشور دست روس ها بیفتد و این نکبت روی پیشانی مردم ایران قرار بگیرد. در مبارزه با غرب گرایی و استعمار انگلیس این شهید بزرگوار ما آیه الله شیخ فضل الله نوری بود که در مقابله با دشمن ایستاد. نهضت مرحوم حاج اقا نور الله اصفهانی در قم، قیام حاج آقا جمال اصفهانی در تهران، قیام حاج میرزا آقای تبریزی در آذربایجان اینها همه و همه در مقابل استعمار انگلیس بود.

مگر می شود انسان مقابله شهید مدرّس را در مقابل استعمار و دیکتاتوری نادیده بگیرد؟! مگر می شود قیام علماء در مقابله با کشف حجاب را انسان نادیده بگیرد که علمائی مثل آیه الله حاج حسین قمی اینها چطور در مقابل رضا شاه ایستادند؟! در جریان ملّی شدن صنعت نفت این علماء بودند که ایستادند و در رأس همه شان آیه الله کاشانی، در دوران خودمان آن مرجع تقلید بزرگ ما حضرت امام بود که ما را از اوج ذلّت بیرون آورد. امروز علم مبارزه با دشمنان امام زمان در دست نائب ایشان و در دست مقام معظّم رهبری هست. این، مرجعیّت بود که در عراق وقتی که داعش جولان می داد و قدرت پیدا کرده بود این فتوای تاریخی آیه الله سیستانی بود که مردم را گسیل کرد در مبارزه با داعش.

مراجع تقلید بیش از ۳۵۰ شهید تا به حال داده اند. بیشترین شهید دفاع مقدس ما به نسبت جمعیت روحانیون و علماء بودند. این تمام

مشکل دشمن هست که می بیند هر کجا که خواست یک فسادى انجام بدهد و یک خیانتى انجام بدهد این علماء بودند که ورود پیدا کردند. شما امروز ببینید به قدری که دشمن با علماء و مراجع و ولیّ فقیه مشکل دارد با هیچکس مشکلى ندارد. به واسطه این هست که علماء در مقابل دشمن ایستادند.

انسان باید دشمن اش را دقیق بشناسد. خدای ناکرده اگر انسان دشمن را تشخیص ندهد سیلى و ضربه خواهد خورد. این نکته اساسی اى هست که همه ما باید در زندگى مان داشته باشیم. ما نمى توانیم در مسجدمان نماز بخوانیم اما دشمن امام زمان را لعنت نکنیم. چطور هست که دشمن اباعبدالله را لعنت بکنیم و دشمن امیرالمؤمنین را لعنت کنیم اما دشمن امام زمان که امروز آمریکا هست و رژیم غاصب صهیونیستی هست و ظالمین عالم هستند این ها را لعنت نکنیم. پس ویژگی ممتاز پیامبر مکرم اسلام و یاران او این بود که اینها ﴿اَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ وَ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ بودند.

رفتار سازی :

چه جورى میشود اهل بصیرت و دشمن شناس شد ؟

۱. تفکر و تدبر و عبرت :

این بصیرتی که در حوادث لازم است و در روایات و در کلمات امیرالمؤمنین هم روی آن تکیه و تأکید شده، به معنای این است که انسان در حوادثی که پیرامون او میگذرد و در حوادثی که پیش روی اوست و به او ارتباط پیدا میکند، تدبیر کند؛ سعی کند از حوادث به شکل عامیانه و سطحی عبور نکند؛ به تعبیر امیرالمؤمنین، اعتبار کند: «رحم الله امرء تفکر فاعتبر»

در جنگ صفین لشکر معاویه نزدیک به شکست خوردن شد؛ چیزی نمانده بود که بکلی منهدم و منهزم شود. حيله‌ای که برای نجات خودشان اندیشیدند، این بود که قرآن‌ها را بر روی نیزه‌ها کنند و بیاورند وسط میدان. ورقه‌های قرآن را سر نیزه کردند، آوردند وسط میدان، با این معنا که قرآن بین ما و شما حکم باشد. گفتند بیائید هرچه قرآن میگوید، بر طبق آن عمل کنیم. خوب، کار عوام‌پسند قشنگی بود. یک عده‌ای که بعدها خوارچ شدند و روی امیرالمؤمنین شمشیر کشیدند، از میان لشکر امیرالمؤمنین نگاه کردند، گفتند این که حرف خوبی است؛ اینها که حرف بدی نمیزنند؛ میگویند بیائیم قرآن را حکم کنیم. ببینید، اینجا فریب خوردن است؛ اینجا لغزیدن به خاطر این است که انسان زیر پایش را نگاه نمی‌کند. هیچ کس انسان را نمی‌بخشد اگر بلغزد، به خاطر اینکه زیر پایش را نگاه نکرده، پوست خربزه را زیر پای خودش ندیده. آنها نگاه نکردند. آنها اگر میخواستند حقیقت را بفهمند، حقیقت جلوی چشمشان بود. این

کسی که دارد دعوت میکند و میگوید بیائید به حکمیت قرآن تن بدهیم و رضایت بدهیم، کسی است که دارد با امام منتخبِ مفترض الطاعه می‌جنگد! او چطور به قرآن معتقد است؟ این میشود بی‌بصیرتی. اگر اندکی تدبر و تأمل میکردند، این حقیقت را می‌فهمیدند؛ چون اینها خودشان در مدینه اصحاب امیرالمؤمنین بودند؛ دیده بودند که در قتل عثمان، عوامل و دستیاران خود معاویه مؤثر بودند؛ آنها کمک کردند به کشته شدن عثمان؛ در عین حال پیراهن عثمان را به عنوان خونخواهی بلند کردند. آنها خودشان این کار را کردند، مقصر خودشان بودند، اما دنبال مقصر می‌گشتند. ببینید، این بی‌بصیرتی ناشی از بی‌دقتی است؛ ناشی از نگاه نکردن است؛ ناشی از چشم بستن بر روی یک حقیقت واضح است.

۲. مطالعه تاریخ :

یکی از محوری‌ترین راه‌های بصیرت‌افزایی توجه و عبرت گرفتن از تاریخ است

خواندن تاریخ بینش و دورخیز فکری را در انسان بیدار می‌کند تا فهم بهتری از مسائل داشته باشد .

۳. هم نشینی با علما:

مجالست با علما که موجب بصیرت و بینایی است. حضرت علی(ع) می‌فرماید: ”جاور العلماء تستبصر؛ با دانایان بنشین تا آگاهی یابی“.

ذکر مصیبت :

معرفت و بصیرت، به انسان و اعمال عبادی او ارزش می دهد بصیرت به معنای شناخت حقیقت و قدرت درک صحیح امور است...هر انسانی ممکن است پیش از مواجهه با مشکلات، ادعاهای فراوانی مبنی بر فضایل و داشته‌های فکری، اعتقادی، معنوی و مانند آن داشته باشد؛ ولی این ادعا زمانی رنگ واقعیت را به خود خواهد دید که در هنگام بروز بحران‌های فکری، اعتقادی، اجتماعی و سیاسی نیز همچنان پابرجا و استوار بماند؛ زیرا در این حالات است که توانایی تشخیص حق از باطل و درست از نادرست مشخص شده، ریزش‌ها و رویش‌های بسیاری صورت می‌گیرد و باورهای فکری و ناگفته‌ها و واقعیات درون، به صورت گفتار و رفتار بروز می‌نماید^{۴۰}

امام صادق علیه السلام فرمودند: كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صَلْبَ الْإِيمَانِ جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبْلَى بَلَاءً حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيداً^{۴۱}

^{۴۰} سایت ویکی فقه

^{۴۱} عمدة الطالب ، ص ۳۵۶

عموی ما ، عباس ، دارای بینشی ژرف و ایمانی راسخ بود ؛ همراه
با امام حسین علیه السلام جهاد کرد و نیک آزمایش داد و به شهادت
رسید .

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ
وَلِاِمْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ

چشم انداخت ببیند همه ی صحرا را

در نظر داشت که در مشک کند دریا را

قصدش این بود که با دست قلم هم که شده

در حرم خط بزند دلهره زن ها را

رود میگفت که یک جرعه مرا مینوشد

عشق میگفت که نشناخته ای سقا را

(کربلا عباس یک لحظه خودش را ندید، فقط امامشو می دید...)

رود میگفت که یک جرعه مرا مینوشد

عشق میگفت که نشناخته ای سقا را

(رسیدکنار آب:)

با سر انگشت خودش روی تن آب نوشت

دیدي آيا لب خشک پسر مولا را

فذكر عطش الحسين ع، مشکش را آب کرد؛ راه افتاد به سمت
حرم آل الله دیدگویا همه ی دنیا درمقابلش ایستادند تا نرسه به خیمه
ها

و حملوا علیه بأجمعهم، دسته جمعی بر عباس هجوم آوردند، یکی
تیر به چشمش زد، یکی دستش را قطع کرد اما؛

دست افتاد زمین، مشک نیافتاد حسین

تا به دندان ببرد آبروی زهرا را

یعنی هنوز امید داشت که آب را به خیمه ها برساند،

خدایا مکن تو امید کسی را ناامید

یه وقتم تیر آمد و مشک را پاره کرد، آب روی زمین ریخت، اینجا
دیگه عباس ایستاد، فوقف متحیرا

نانجیبی هم آمد و با عمود آهن چنان بر فرق عباس زد که از بالای
مرکب با تن خونی، بی دست بر زمین افتاد، صدایش بلند شد:

یا ایا ادرک ایا، برادر! برادرت را دریاب

ناله بزن: یا حسین - الا لعنة الله على القوم الظالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان : قله بندگی

موضوع : ایثار و از خودگذشتگی در نهضت حسینی

مناسبت : محرم (شب ۱۰)

مخاطب : عام

انگیزه سازی :

قَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مُوسَى ع يَا رَبِّ أُرِنِي دَرَجَاتِ مُحَمَّدٍ وَ
أُمَّتِهِ قَالَ يَا مُوسَى إِنَّكَ لَنْ تُطِيقَ ذَلِكَ وَلَكِنْ أُرِيكَ مَنْزِلَهُ مِنْ مَنَازِلِهِ
جَلِيلَةً عَظِيمَةً فَضَّلْتُهُ بِهَا عَلَيْكَ وَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ فَكَشَفَ لَهُ
عَنْ مَلَكُوتِ السَّمَاءِ فَنَظَرَ إِلَى مَنْزِلِهِ كَادَتْ تُتَلَفُ نَفْسُهُ مِنْ أَنْوَارِهَا وَ
قُرْبِهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ يَا رَبِّ بِمَاذَا بَلَغْتَهُ إِلَى هَذِهِ الْكَرَامَةِ قَالَ
بِخَلْقِ اخْتَصَصْتُهُ بِهِ مِنْ بَيْنِهِمْ وَ هُوَ الْإِيثَارُ يَا مُوسَى لَا يَأْتِينِي أَحَدٌ
مِنْهُمْ قَدْ عَمِلَ بِهِ وَقْتًا مِنْ عُمْرٍ إِلَّا اسْتَحْيَيْتُ مِنْ مُحَاسَبَتِهِ وَ بَوَّأْتُهُ
مِنْ جَنَّتِي حَيْثُ يَشَاءُ ٤٢

سهل بن عبد الله گوید: حضرت موسی عرض کرد: بار الهی، مراتب
حضرت محمد (ص) و اُمّتش را بر من بنمایان! فرمود: ای موسی تو

٤٢ مجموعه ورام ج ۱ ص ۱۷۲

توان آن مقامات را نداری، اما من یک درجه والای از آنها را بر تو می‌نمایانم که به خاطر همان مقام والا او را بر تو و بر جمیع خلایق برتری داده‌ام، می‌گوید؛ آنگاه ملکوت آسمان گشوده شد، حضرت موسی نگریست، و چیزی نمانده بود که از شدت انوار و نزدیکی آنها به درگاه حق، از پا درآید، عرض کرد: بار خدایا، به چه وسیله او را به این عظمت رساندی؟ فرمود: به دلیل خلقی که ویژه او ساخته‌ام، و آن ایثار است، ای موسی کسی از ایشان نزد من نیاید که زمانی ایثار کرده باشد، مگر اینکه از محاسبه او شرم می‌کنم و او را در هر جای بهشت که بخواهد، جا می‌دهم.

اقناع اندیشه :

شکوه ایثار در صحرای کربلا رنگ و بویی دیگر داشت. کربلا صحنه زیباترین جلوه های ایثار و فداکاری شد و خالق آن حماسه ها کسانی جز سپاهیان اندک سیدالشهدا در برابر خیل عظیم یزیدیان نبودند.

شکوه ایثار در کربلا، جلوه خود را بیش تر در قالب بذل جان نمایان ساخت؛ بذل صادقانه و همراه با اشتیاق؛ ایثار تمام هستی خود در راه محبوب.

سعید بن عبدالله، یک نمونه است که هنگام نماز خواندن امام، خود را سپر تیرهایی ساخت که از سوی دشمن می‌آمد. وقتی نماز امام

به پایان رسید، او سیزده تیر بر بدن داشت و بر زمین افتاد و شهید شد.

اوج ایثار و جانفشانی را امشب می توانیم در کربلا ببینیم که از یک سو، حسین علیه السلام اهل بیت خود و اصحابش را مرخص می کند تا تمام بلا را به جان خود بخرد و از سوی دیگر، اهل بیت و اصحاب هر یک به نوعی نسبت به ایثار جان خود در راه دفاع از فرزند رسول خدا بر یکدیگر پیشی می گیرند.

شب عاشورا، شب جاودانه ای است که در دل خود بسیاری از این قبیل حماسه ها را جای داده است. امام حسین علیه السلام اصحاب خود را در خیمه ای جمع کرده در تاریکی شب به آنان فرمود:

«همگی شما را حلال کرده، اذن رفتن می دهم. برخیزید و از تاریکی شب استفاده کنید، هر یک از شما دست مردی از اهل بیت مرا بگیرد و از این جا دور شود. اینها تنها با من کار دارند و اگر بر من چیره شوند به دنبال شما نخواهند آمد. سپس رو به فرزندان عقیل کرد و فرمود: شهادت مسلم شما را کفایت می کند، برخیزید به دیار خود بازگردید.»

سخنان حسین علیه السلام آشوبی در دل اصحاب و یاران او برپا ساخت و لرزه بر اندامشان انداخت. آیا حسین علیه السلام نمی خواهد که ما نیز مانند او به مقام شهادت در راه خدا نائل آییم؟ آیا

ما لیاقت سربازی اش را نداریم و خونمان قابلیت در آمیختن با خون پاکش را ندارد؟

پرسشها و نگرانی ها تشدید می شد، ولوله ای در میان یاران برخاست، ناگاه صدایی رسا و دلنشین از میان جمعیت بلند شد. این صدا، صدای کسی نبود جز صدای علمدار کربلا اباالفضل العباس؛ عباسی که وجودش چون لنگری، کشتی طوفانزده کاروان حسین علیه السلام را آرامش می بخشید. آنگاه دیگران نیز جرأت یافته، هر یک سخنی گفتند:

مسلم بن عوسجه به امام عرض کرد:

هرگز از تو جدا نخواهم شد. اگر سلاحی برای جنگ با آنان هم نداشته باشم، با سنگ با آنان خواهم جنگید تا همراه تو به شهادت برسم.»

وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ: وَلَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ فِيكَ
ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أَخْرَجُ حَيًّا ثُمَّ أَذْرَى يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ
حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ^{۴۳}

^{۴۳} اللهوف علی قتلی الطفوف / ترجمه فهری، النص، ص: ۹۳

ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَعَنْ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَوَلَدِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ

پرورش احساس :

اگر امتی اهل ایثار و جانفشانی بودند همیشه پیروزند و شکست برای آنها مفهومی ندارد لذا امام حسین شب عاشورا به یارانش فرمود فانی لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی، ولا اهل بیت ابر ولا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا

کشور ما در دفاع مقدس به طور غیر مستقیم با بیش از ۴۰ کشور می جنگید و چون مکتب ما مکتب امام حسین و ما ملت امام حسین علیه السلام هستیم بچه ها عاشورایی جانفشانی کردند لذا پیروز این نبرد تمام عیار شدیم

رحمت خدا بر شهید علی اکبر جزی ، علی اکبر یه جوان ۲۳ ساله اصفهانی بود که اینقدر شجاع بود که وقتی ضد انقلاب دستگیری کرد و انداختش در زندان دولّو توانست از این زندان فرار کنه کسانی که فضای جنگ را می شناسند می دانند تصور فرار از این زندان هم وجود نداشت ولی علی اکبر فرار کرد

شب عملیات فتح المبین رفیقش می گه وارد کانالی شدیم که بریم خط دشمن را بشکنیم دیدم تیربارچی عراقی اول کانال ایستاده و فقط داره شلیک می کنه بچه ها داشتند قتل و عام می شدند که یکباره دیدیم علی اکبر جزی یک تیری به شکمش خورد رودهاش ریخته بود بیرون گفتیم خوشا بحالت تو ماموریتت را انجام دادی برگرد ، اما اونی که مانع همه شده بود تیربارچی عراقی بود اما به یک دفعه دیدیم علی اکبر جزی خودش را سینه خیز بدون اینکه دیده بشه رسوند به تیربارچی بعثی سر تیربار را گرفت بالا بچه ها از فرصت استفاده کردند و خط دشمن شکسته شد و عملیات شد فتح المبین یکی از موفق ترین عملیات های دفاع مقدس که تقریباً ما به همه اهداف خود رسیدیم و ۲۵۰۰ کیلومتر خاک ما آزاد شد فردا صبح در راه برگشت رسیدیم به پیکر علی اکبر؛ آقای احمدیان می گفت دیدیم دست ها به لوله تیربار چسبیده شده و تا مچ جزغاله شده بود لذا معرف شده به شهید دست زغالی

رفقا با اینکه شکمش پاره بود با این حال اینجور ایثار کرد

چرا خداوند اینقدر به شهدا مقام داده؟

پیامبر فرمود : لحظه جان دادن به اندازه فشار دادن پوست دست بین دو انگشت درد داره (پیک یا بیشکون) لحظه شهادت با ریختن اولین قطره خون همه گناهاش می ریزه شهید فشار قبر نداره سوال و کتاب نداره وقتی به در بهشت می رسه خطاب بهش

می شه از هر دری خواستی وارد بشو روایت داریم مقام شفاعت بهش می دن و بیش از ۶۰ نفر را شفاعت می کنه چرا؟؟؟ چون از همه چیزشان به خاطر خدا گذشتند حتی از زن و بچه هم گذشتند جوانی بود به نام عباسعلی فتاحی که سال ۶۰ به ۶ زبان دنیا مسلط بود (تک پسر) یه روز اومد به مادرش گفت می خوام برم جبهه مادرش گفت عصای دستمی گفت امام گفته گفت برو اومد جبهه چون می دونستند نخبه است گفتند بگذارید عقب باشه تو مخابرات و تدارکات و ... گفت نه من فقط می خوام برم تو گردان تخریب بهش گفتند می دونی تخریب کجاست؟ اولین اشتباه آخرین اشتباهه پات بر روی مین تیکه تیکه شدی گفت می دونم رفت بعد یه مدتی حاج حسین خرازی که فرمانده گردان بود گفت من ۵ تا از بچه های تخریب را می خوام که برن تو دل عراقی ها یه عملیات انجام بدن برگردن اولین داوطلب عباسعلی فتاحی بود خرازی گفت فقط می خوام برید پل ۴۰ دهنه روی رودخانه ی دوبرج را منفجر کنید و برگردید و حق درگیری ندارید اگر هم درگیری شد حق اسیر شدن ندارید یا باید بکشید یا کشته بشید (تا عملیات لو نره) بالاخره میرن وقتی به پل می رسن بعضی ها متوجه می شن تیراندازی می کنن و تیر به پای عباسعلی می خوره و اسیر می شه اون ۴ تا برمی گردن گذارش می دن گفتند عملیات لغو تا اینو گفتند پسرعموی عباسعلی اومد پیش حاج حسین خرازی گفت مطمئن باش زبانش قفله خیالت راحت برین عملیات

کنین اطمینان داد رفتن همان عملیات فتح المبین شد رسیدن کنار همان پل ۴۰ دهنه دیدن یه جنازه بی سره فهمیدن بدن عباسعلیه پسرعموه گفت دیدین گفتم سرش بره زبونش باز نمی شه چند تا از بعثی ها را که به اسیری گرفتن پرسیدن چه بلایی سر عباسعلی آوردین؟ گفتن زخمیش کردیم و اسیرش کردیم هرچی زدیمش زبانش باز نشد آخرش زنده زنده سرش را بریدیم و بدنشو انداختیم پایین پل

رفقا عباسعلی کتک خورد تیر به پاهاش زدند سرش را زنده بریدند اما دست از استقامت نکشید

بعد من دارم تو فضای مجازی می چرخم تصویرنامحرم میاد شیطان وسوسه می کنه نگاه کن راحت نگاه می کنم خوب معلومه من نمی تونم شهید بشم

جنازه عباسعلی را آوردند اصفهان دیدند مادرش داره میاد گفتند چه کنیم تک پسرشه دق می کنه ببینه بی سرش اومدند جلو گفتند وقت نیست باید دفن بشه مادر گفت ابدًا حتما باید ببینمش تو این اصرار و انکار یه رزمنده گفت پس تا سینه اش را ببین نه بالاتر گفت نکنه سر نداره اومد بند کفن را باز کرد بند بند بچه اش را بوسید پنبه های روی گردن را کنار زد رگ های بریده را بوسید داره از اون به بعد دیگه این مادر نتونست حرف بزنه

ببینید اینطور اینها ایثار کردند. اینطور اینها گذشت کردند. اینها شاگرد اول این مکتب هستند یا همسران شهداء اگر همسران

شهداء این ها ایثار نداشتند، شوهرانشان نمی توانستند بروند و چنین کار بزرگی انجام بدهند. شهید ایرلو که نماینده ایران در یمن بود تا لحظه ای که به شهادت رسید از روزی که از ایران به یمن رفته بود یک سال و نیم همسرش را ندیده بود و آخر با شهادت برگشت. این همسران و این خانم ها در بحث ایثار فوق العاده هستند! شما تاریخ را ببینید چند تا مثل اینها پیدا می کنید؟! چند تا مثل همسر شهید صدرزاده پیدا می کنید که با اشتیاق همسرش را همراه بکند و برود به شهادت برسد، چند تا مثل همسر حاج قاسم سلیمانی پیدا می کنیم؟! چهل سال در خطّ مقدّم این شهید بزرگوار بود و همسرش تمام این ها را تحملّ کرد. اینها در نقطه قلّه ایثار بودند.

رفتار سازی :

ما چه کنیم مثل این شهدا بتوانیم اهل ایثار و جانفشانی باشیم؟ آنها اولین کاری که کردند این بود از علایق و دلبستگی ها گذشتند

کسی می تواند برای ولی خدا جانفشانی کند که ابتدائاً از دلبستگی های دنیوی بگذرد

شهید حاج احمد کاظمی تعریف می کند:

شهید حسین خرازی پیش من آمد و گفت: من در این عملیات شهید می شوم. گفتم: از کجا این حرف را می زنی؟ گفت: می دانم

که شهید می شوم. گفتم: علم غیب داری؟ گفت: “نه، چند عملیات قبل یک خمپاره کنار من خورد. من به آسمان رفتم. فرشته ای را دیدم که اسم های شهدا را می نویسد. یکی یکی اسم ها را می خواند و می گفت: وارد شوید. به من رسید گفت: آقای خرازی آمدی؟ حاضری شهید بشوی به بهشت بروی؟ من یک لحظه به زمین نگاه کردم گفتم: اگر یک بار دیگر برگردم بچه ام و همسر را بینم خیلی خوب می شود. تا این در ذهنم آمد زمین خوردم. چشم هایم را باز کردم دیدم در بیمارستان هستم و دستم قطع شده است.

اما حاج احمد دیگر وابستگی ندارم. دیگر اگر بالا بروم به زمین نگاه نمی کنم.”

شهید کاظمی هم می فرمود: من هم دیگر وابستگی ندارم. ایشان هم شهید شد.

ذکر مصیبت :

سید بحر العلوم رحمه الله به قصد تشرف به سامرا تنها به راه افتاد. در بین راه راجع به این مسأله که گریه ی بر امام حسین علیه السلام گناهان را می آمرزد فکر می کرد. همان وقت متوجه شد که شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد، بعد پرسید: جناب سید درباره ی چه چیز به فکر فرو رفته ای؟ و در چه اندیشه ای؟ اگر مسأله علمی است بفرمایید شاید من هم اهل باشم؟

سید بحرالعلوم عرض کرد: در این باره فکر می کنم که چطور می شود خدای تعالی این همه ثواب به زائرین و گریه کنندگان حضرت سیدالشهداء علیه السلام می دهد؛ مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت برمی دارند ثواب یک حج و یک عمره در نامه ی عمل شان می نویسند و برای یک قطره ی اشک تمام گناهان صغیره و کبیره شان آمرزیده می شود؟

آن سوار عرب فرمود: تعجب نکن! من برای شما مثالی می آورم تا مشکل حل شود.

سلطانی به همراه درباریان خود به شکار می رفت در شکارگاه از لشکریان دور شد و به سختی فوق العاده ای افتاد و بسیار گرسنه شد. خیمه ای را دید، وارد آن خیمه شد در آن سیاه چادر، پیرزنی را با پسرش دید آنها در گوشه ی خیمه بز شیردهی داشتند و از راه مصرف شیر این بز زندگی خود را می گذراندند. وقتی سلطان وارد شد او را نشناختند ولی به خاطر پذیرایی از مهمان، آن بز را سر بریدند و کباب کردند چون چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند. سلطان شب را همان جا خوابید و روز بعد از ایشان جدا شد و هر طوری بود خودش را به درباریان رساند و جریان را برای اطرافیان نقل کرد، در نهایت از ایشان سؤال کرد، اگر من بخواهم پاداش میهمان نوازی پیرزن و فرزندش را داده باشم چه عملی باید انجام بدهم؟ یکی از حضار گفت: به او صد گوسفند بدهید.

دیگری که از وزراء بود گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید. یکی دیگر گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید. سلطان گفت: هر چه بدهم کم است؛ زیرا اگر سلطنت و تاج و تخت را هم بدهم آن وقت مقابله به مثل کرده ام، چون آنها هرچه را که داشتند به من دادند من هم باید هرچه دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود.

بعد سوار عرب به سید فرمود: حالا جناب بحرالعلوم، حضرت سیدالشهداء علیه السلام هرچه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و برادر و دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد، پس اگر خداوند به زائرین و گریه کنندگان آن حضرت این همه اجر و ثواب بدهد نباید تعجب کرد، چون خدا که خدایی اش را نمی تواند به سیدالشهداء علیه السلام بدهد پس هر کاری که می تواند آن را انجام می دهد؛ یعنی به صرف نظر از مقامات عالی خود امام حسین علیه السلام به زوار و گریه کنندگان آن حضرت هم درجاتی عنایت می کند، در عین حال اینها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی داند.

وقتی شخص عرب این مطالب را فرمود از نظر سید بحرالعلوم غائب شد. ۴۴

^{۴۴} کمال الدین، ج ۱، ص ۱۱۹، س ۱۱ و عبقری الحسان، ج ۱، ص ۲۲۷

شب عاشورا است بریم در خانه ی آقای که انبیاء و اولیاء به
واسطه‌ی مقام والایش، داغ عظمایش و اشک بر او نزد خدا آبرو و
مقام پیدا کرده اند.

السلام علیک یا اباعبدالله

ای لوای تو برافراشته بر قلّه نور
کرده نور رُخت از پرده ابهام، عبور

معنی مکتب آزادی و آزادگی است
سر و جان دادن و تسلیم نگشتن، بر زور

آمد از ذبح عظیم تو، سرافکنده خلیل
ای که موسی شده حیران تو در وادی طور

(ابراهیم خلیل الرحمان، دوست داشت در نثار جان
فرزند عزیزش در راه خدا، ایثار خودش را به حدّاعلا برساند اما کارد
بر گلوی اسماعیل نبرید، ندا آمد: ابراهیم! یه ذبح عظیمی در راه
خدا فدا میشه ، وفدیناه بذبح العظیم.

کدام ذبح عظیم؟ اباعبدالله الحسین علیه السلام، آقای که
عالمی فدای اوست

یا ابراهیم! به واسطه ی غم او به قرب خدا می رسی...

صبر، از صبر تو، لبریز شدش کاسه صبر
چاک زد پیرهن صبر، به تن، سنگ صبور

شهرت خانه خولی همه آفاق گرفت
تا درخشید مه روی تو از شرق تنور

آی عاشقای اباعبدالله! دیگه چیزی نمانده سری و صورتی که
بارها رسول خدا به دامن می گرفت و می بوسید، به تنور خانه ی
خولی جای بگیرد،

دیگه چیزی نمانده خواهرش زینب به دشت کربلا به دنبال
گلش، حسینش بگردد اما چه ببیند؟
گلی بی سر، بدنی بی سر... خولی ملعون این سر رو برد، هرکه
هرچه توانست از حسین کند و برد، به لباس کهنه اش هم رحم
نکردند

گل من یک نشانی به تن داشت
یکی پیراهن کهنه به تن داشت
ناله بزن: یا حسین
آواز حزن باد، پیغمبر کیست؟
خورشید، چنین سرخ، روایتگر کیست؟

هشیارتر از شهود، سرشار شکوه
در خاک تپیده پیکری، پیکر کیست؟